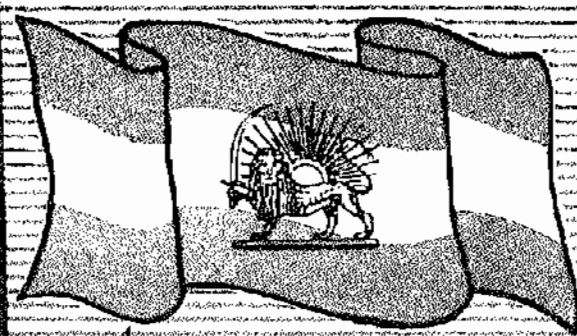


# قیمت نام ایران



زیر نظر شورای نویسندگان

هادی بزاز

## ملیون ایران متحد شوید

محکی در کا راست که جوهرها را عیار میزند، خلوص را تمیز میدهد، ادعاها را در ترازوی عمل وزن می کند. فاجعه ای بهمن ۵۷ در مرزده سالگی است. ۹ سال قبل در چنین ایامی، فرصت گرانبهای پیش پای ملیون ایران بود که آنها انحراف هولناکی، نصیب یکی از ضدملی ترین قشرهای جا معهدند. آنگاه بی ما هیت این "قشر" و کتشی های ذاتا " ارتجاعی و استبدادی آن اگر برای توده مردم و خا سه نسل جوان ناممکن بود برای آنها که با نهضت ملی ایران زندگی کرده و در کنار مصدق با دشمنان چپ و راست نهضت بنجه در بنجه بوده اند، حاجتی حتی به کمترین تاء مل وجسجسو نداشت.

بقیه در صفحه ۲ هوشنگ وزیری

## درسی که استبداد از

## دموکراسی نمی آموزد

به شکرانه اختلاف ها در سیاست داخلی فرانسه، مجاهدین خلق با ردیگر در کانون خبرها و گزارش های رسانه های همگانی ترار گرفتند. جناحی از سیاست فرانسه با اخراج کتشی چند از اعضا سازمان نامبرده از فرانسه، شاید خواست هدیه ای به حکومت آیت الله خمینی بدهد. هدیه ای که ظاهرا " می بایست برای حکومت فرانسه از زمان تمام می شد، ولی تمام نشد. هدیه ای که حکومت فرانسه می پنداشت خواهد توانست به ازاء آن، چیز بزرگتری بدست آورد، اما بدست نیاورد. همه گروهگانی های فرانسه از اسارت حزب الله در لبنان آزاد نشدند، جندتن از اعضا سازمان مجاهدین که به مقصد گابون اخراج شده بودند، به فرانسه برگشتند یا به کشورهای دیگر اروپا کتشی رفتند. اعضا سازمان مجاهدین دوا نگشت خود را به نشانه پیروزی با زکودند.

بقیه در صفحه ۲

## پاسخ میشل پولاک

## به فردریک میتروان

در صفحه ۱۱

سیر حوادث، ملیون ایران را با ردیگر در استان آزمایشی حیاتی قسار داده است. حیاتی : چرا که این بار حسینعلی مشکان

## این سینه

## آن سینه

فتحعلی شاه در اوایل سلطنت خود سفری به صفهان کرد. طبق مرسوم، علما از شاه دیدن می کردند. حاجی سید محمد باقر شفتی معروف به حجت الاسلام نیز که تازه از عتبات به ایران آمده و در صفهان اقامت گزیده بود به دیدن او رفت. شاه به سید گفت چیزی از ما بخواه. سید درخواست کرد تقارح را نه تعطیل و تقارح زدن موقوف شود. شاه ساکت ماند و چیزی نگفت. وقتی سید برخاست و رفت، فتحعلی شاه به عبدالله خان امین الدوله صفهانی صدراعظم گفت عجب آخوند فقهی است. از من میخواهد تقارح را نه تعطیل و تقارح علامت پادشاهی است موقوف بدارم. چند سال بعد، با ردیگر فتحعلی شاه به صفهان رفت و با زهم دیداری بین او و حاجی سید محمد باقر دست داد. هنگامی که مجلس به آخر رسید فتحعلی شاه به امین الدوله گفت: این سید، آن سید چند سال قبل نیست، خیلی زیرک شده است!

بقیه در صفحه ۱۲ از: لوموند

## وقتی تالیخ

## شکاپ می گیرم

اکنون بیش از یک ماه است که خشونت هر روز در ماوراء اردن و غزه جریان دارد. در طول بیست سال اشغال هیچگاه در "مناطق" این قدر خون ریخته نشده بود. فلسطینی، تقریبا "همگی آنها بضر بگلوله به قتل رسیده اند، بطور میتوان نا دیده گرفت که دروای درگیری های خیابانی که سنگ و تفنگ با سنگی یکدیگرند، پرده جدیدی از تراژدی اعراب و اسرا شیل در برابر دوربین های تلویزیون آغاز میگردد؟ ما این بار حتی با فروکش کردن این تب و تاب دیگر هیچگاه مثل گذشته نخواهیم بود.

بقیه در صفحه ۴

## تشییع جنازه دین در حکومت دینی

شده است که ولایت فقیه بر پایه فقه - چه سنتی و چه یویا - میسر نیست، حکومتی اسلامی لازم بود تا معلوم شود دین اسلام ما بیهوتوان و ظرفیت اداره جامعه را ندارد. با آن شاید بتوان کشور را کشود بقیه در صفحه ۳ سید رضوانی

## کاوه آشگر در دادگاه انقلاب

بین "روحانیت مبارز" و "روشنفکران خلقی" بر سر این که کدما متان انقلابی ترند اختلاف وجود دارد و چون یکی از معیارهای انقلابی بودن، بزعیم هر دو گروه، فقهی ادبیات و تاریخ " دوران ستمناهی" است، آنها درین زمینه با هم مسابقه گذاشته اند.

" دوران ستمناهی" از سال ۵۵۹ قبل از میلاد، یعنی آغاز سلطنت کوروش تا سال ۱۹۷۹ میلادی یعنی پایان سلطنت خانواده پهلوی طول کشیده است. ازین دوهزار و پانصدسال، به فتوای "روحانیت مبارز" بقیه در صفحه ۴ فریدون رخشا

## والد گهر فردریک میتروان

مفحه اول کیهان لندن را چراغانی کرده و آذین بسته اند، که: "نمایش فیلم زندگی محمدرضا شاه ایران نیان مقیم فرانسه را تکان داد." حدودیک صفحه ز روزنامه به شرح و تفصیل برنا مه ای که روز چهارشنبه ۶ ژانویه ۸۸ از تلویزیون فرانسه، زیر عنوان: " سرنوشت" بخش شد، اختتام یافت. نویسنده گزارش، ظاهرا "برای اینکه همان تکان بینندگان برنا مه را به خواتندگان نیز منتقل کند، ابتدای مجری برنا مه آقای "فردریک میتروان" را سدرست بلند کرده است: تهیه کننده و مجری این برنا مه فردریک میتروان، برادرزاده رئیس جمهوری فرانسه است که از معروف ترین و محبوب ترین تهیه کنندگان و نویسندگان تلویزیونی فرانسه بشمار میرود. بقیه در صفحه ۵

در کتاب "کشف الاسرار" آیت الله خمینی می نویسد که اسلام برای انسان ها، بیش از آن که به دنیا آید و پس از آن که مردند، برنا مه دارد. وی این سخن را در پاسخ به ایرادهای کسانیکه گفتند که فقه اسلامی را برای اداره جامعه های پیچیده امروزی کافی نمی دانستند. این حرفهای خمینی را در آن روزها ( اوائل دهه بیست ) جز خودش کمتر کسی جدی گرفت. در نیمه دوم دهه چهل آیت الله خمینی همچنان بر عقیده خود برادر بزرگوار حکومت اسلامی بر مبنای فقه پای می نشاند. کتاب "ولایت فقیه" از این حیث تا کیده های نمایان تر از "کشف الاسرار" دارد. این کتاب را هم، در زمانی که می بایست، چندان جدی نگرفتند. و اینک پس از گذشت نه سال از انقلاب اسلامی معلوم

## تلگرام دکتر شایور بختیار

## به پاس عرفات

دکتر شایور بختیار، رهبر نهضت مقاومت ملی ایران، در ارتباط با رویدادهای مناطق اشغالی، تلگرامی بدین شرح برای آقای یاسر عرفات، رهبر سازمان آزادی بخش فلسطین، ارسال داشت: جناب آقای یاسر عرفات، رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین، تونس نهضت مقاومت ملی ایران، ضمن تبریک نگرانی عمیق نسبت به حوادث فاجعه باری که در مناطق اشغالی رخ می دهد، حمایت کامل خود را از حق خودمختاری فلسطین اعلام می دارد و تبعید فلسطینیان را از زمین شان محکوم می سازد. شایور بختیار پاریس - شانزدهم ژانویه ۱۹۸۸

## اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره

## وقایع سرزمین های اشغالی

رویدادهای چند هفته اخیر که به قیمت خاک ریختن خون ده ها فلسطینی تمام شده است، یک بار دیگر، قریا دتما می ملت را ظنین افکن ساخت که خواستار زیانست میهن، حاکمیت و هویت خویش است. از بیست سال پیش، خون این همه سرد و زن و کودک خردسال بر زمین ریخته است. بقیه در صفحه ۷

بقیه از صفحه ۱

این واقعیت درجای خود محفوظ است که توحش کامبرایان، حاصل اختناقی است که با هر نفسی که به خدا نتواهی ( و نه حتی به تمنای تغییر رژیم ) برآمد بی دریغ جنگید و کینه روی کینه نشاند و توده و نسل جوان را غرق درین غم و نارفتی به حالتی سوق داد که تنها "ستیزه" را می پرورد، آن شعار لغتی: "بگذر این برود هر چه پیش آید خوش آید" در این حالت پخته شد.

این اگر نه تنها علت، بی گفتگو از اساسی ترین علت های هیبت بود. حساسا میراث خواران استیدا داگر خود را بسه آب و آتش میزنند تا بوسیدگی بنا را زیر لعاب افسانه های خود ساخته بیوشا تند و از باب مقایسه، روسیای ملایان را، حجتی بر "روسپیدی" خودیسانند... نیازی به جدل نیست، واقعیت ها درجای خود استوار نشسته اند و با این قصبه ها رنگ نمی بازند.

با این همه، ملیون ایران و دست کم گروه های کثیری از ملیون ایران، از آن جا که یکپای "ملی گرائی" صداقت و جرات به اعتراف است، با دید سر خود پرستی های بیش از حد بکویند و به مراجعی که در شاهان آنهاست، به خود و به ملت ایران - یعنی به منشا نیروی خود بگویند که به لغزشی بزرگ، در آن ایام طوفانی از خط خود فاصله گرفتند.

پیشا پیش بر تذکر این نکته اصرار داریم که مطلقا "حسابی به قصد شماست و سرکوفت و سرزنش و حتی ذکر مصیبت در میان نیست که بقول رودکی " کی رفته را به زاری باز آری ؟ " رجوع جای جای به حوادث رفته از آن روست که هر چه بیشتر با جنبه های ( سرنوشت ساز ) این آزما ییش دوم ( آزما ییشی که هم اکنون پیش آمده است ) آشنا شویم.

اساس مسئله این است که بپذیریم گرویدن به خمینی گری و خمینی حجتی اگر برنا می " حکومتی " و جوهر ارتجاع سنگینی خود را هم رونکرده بود ( که کسره بود ) و هولناک تر از آن، تسلیم به " پیشوائی " او در هیچ نقطه ای با رسالت ملیون نمی خوانند.

گاه گفته اند که طوفان با هیبتی جریان داشت که غلبه بر آن از توان ملیون خارج بود.

محض رفای عقل این بهانه را دور بیندایم که مصداق کامل عذریه تراکنه است: وقتی همه آهنگ لجنزاک کردند ما چرا نمی کردیم؟

مسئله اصولا بیرون از دایره بحث بر سر " پیروزی " و " عدم پیروزی " است، این سوال مطرح است که آیا فرا ترازمگامی، اقتدا به عنصری که با تبار ملیون بیگانه و عجب تر اینکه پیشا پیش قصد خود را بر مسلا کرده بود، با شاهان ملی گرا، که فضیلت خود را در حمایت از دمکراسی و حق مردم تضمین کرده است، هیچ سختی داشت؟ این فرض را ( که خود قائل گفتگوست ) موقتاً می پذیریم که: ملیون در آن روزهای طوفانی خواه یا خمینی بودند خواه نبودند، سردبیا خمینی بود. موقتاً " قبول می کنیم که: سیلاب چنان

# ملیون ایران متحد شوید

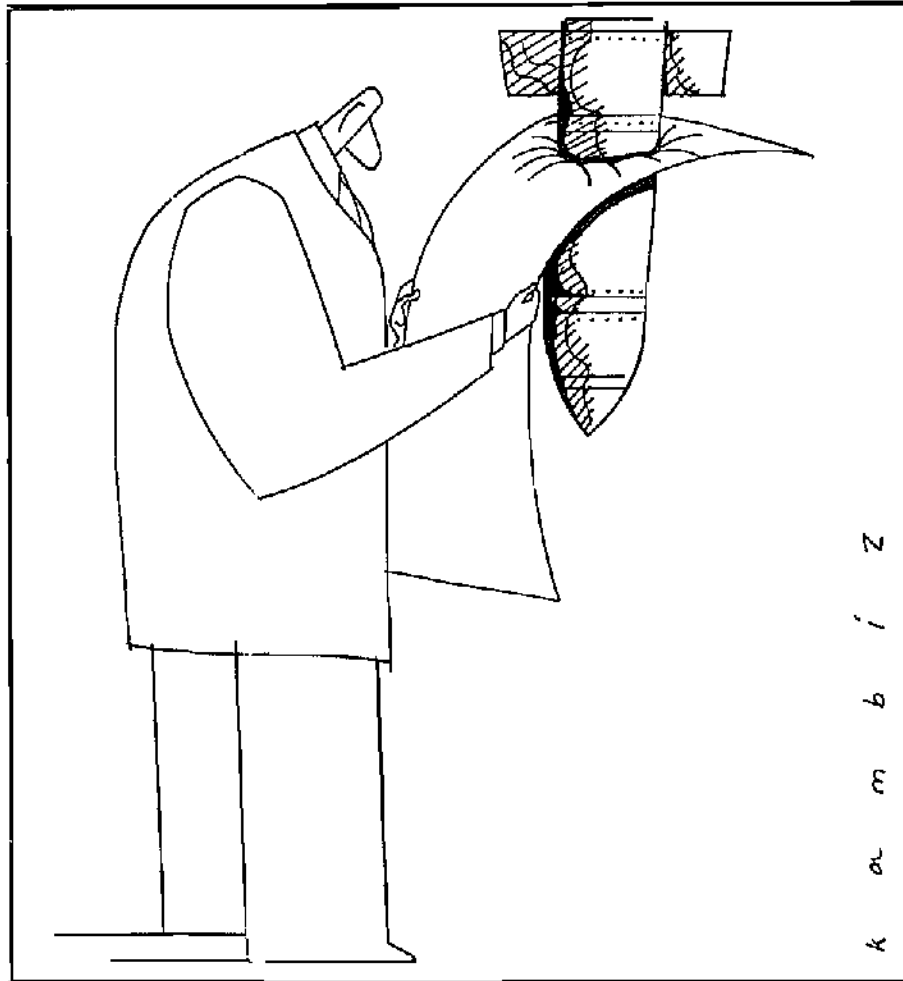
زوری داشت که بهیچ سدی ایقا نمی کرد. بسیار خوب! این چه جوازی بود که ملی گرا خود را به " جریانی " چنان آلوده بسپارد؟

آیا " شکست " تا آن درجه هراس آور بود که هر بنا هی را توجیه میکرد؟

" شکست یا پیروزی " - این مسئله ای اساسی نیست. مسئله ای جوش " ملی گرا " با " فدرالی " است که حتی در خیال هم نمی گنجد.

از پیروزی نشانی نیست و این سهل است آنگاه بود که در این راه چه بسا نقدچان را هم با دیدی زده، در ذهن او، مثل روز، این واقعیت روشن بود که دیکتا توری سردار سپه، جا افتاده است، یقین داشت که " از ما بهتران " قبالیسی قدرت را بنا ما نوشته اند و نقلای نه تنها او، که دهها دیگر چون او - اگر در کنار بودند - بجائی نمی رسید.

تردید نداشت که " شکست " میخورد و



ایروبا درم و خورشید و فلک درکا ر شده اند تا سردار سپه را به تخت بنشانند.

ولی آیا او از شکست ترسید؟ آیا هم رنگی را انتخاب کرد؟ آیا به دعوت پی در پی نوخاستگان لبیک گفت؟ جواب ها روشن است و نیازی به توضیح نیست.

مصداق آن مرحله را باخت ( میدانست که می بازند ) و حال اکیست که نداند اگر او از فرا موش خانه ی زمان به تارک امید ملت خود راه یافت، توشه ای جز همان شکست در چینه نداشت که تمام معنای پایداری برایش بود. پس شکست در چشم " مردان راه " آنقدرها هراس انگیز نیست.

تا اینجا و این همه یک روی سکه بود، روی دیگر آن و سوءالاتی از این قبیل نیز خواندنی است.

در آن وانگسا بختیا رچرا تنها ماند؟ فضا را تا آن جا که مقدور است بیا دآوریم؟

شاه، جنگ بی دریغ و ۲۵ ساله ی خود را با " مصدقی ها " آتش بس خواسته است.

او که به رهبران های بر مصدق و مصدقی تاخته و به رهبران سب و بی مناسبتی " جبهه ملی " را خطرناک تر از کمونیست ها خوانده، حالا دست ها را به تسلیم بسا لا

گرفته است.

راه های فرا ز مخصه را به کمک مبره های سوخته و ظاهرا " سوخته ی خود تجربه کرده و شالوده های موربانه خورده ی رژیم را به چشم دیده و ناچار به دادن ملیون آویخته است.

به هر شرطی گردن می نهد و تقاضای خود را به هیچ قبندی نبسته است.

حالا سوال این است: چرا نمی باید پذیرفت؟

خمینی از چه امتیازی خبر میداد که بر تسلیم شاه رجحان داشت؟

بالاتر از " سیاهی شکست " رنگی هم بود؟ و برستی کدا مسیاهی؟

به اساس مطلب بازگردیم و به تکرار بگوئیم، این همه را نه به حساب سرزنشی بنویسید و نه ذکر مصیبتی. منظور درک هر چه روشن تر فرصتی است که به جبر جبروات یکبار دیگر و این بار با محک های دقیق پیش پای ملیون نشسته است:

رژیم ضد ملی فقیه در تارتاده ها و بن بست های خود دست و پا میزند.

تصویر ولایت بی فقیه و قافلای بی قافلها سالار اگر چه هنوز پیر مردنفسی بالا میدهد، گرگ ها را با چنگ و دندان رویا روی هم نشانده است. از در و دیوار شاهد میرسد که اگر با نگی بر آید که خواه چه مرد، گرگ ها لحظه ای امان نخواهند داد که زهم اکنون چشم به رنگ های یکدیگر دوخته اند.

" صحابه " یقین دارند که خمینی ثانی در کار نیست و آن رجم که این جانور را پرورد نازا شده است. مسلما " یکی " دیگری را بیزیرخواهد کشید و ما این تازه شروع تنازع بقا است. از آن " یکی " ها و از این " دیگری " ها، در کشتزار فاجعه، هزاران مثل علف هرز روئیده اند و بهر صورت تردیدی نیست که هنوز جسد فقیه به تابت و لحد نرسیده است که جسد " ولایت فقیه " بگور خواهد رسید. در چنین حال و هوایی است که پراکنندگی نیرو های ملی - جدائی آنها که به صدق خود را عضوی از پیکری نهضت ملی ایران می شمارند - بهیچ بهانه و دستاویزی قابل توجیه نیست.

باورها، سلیقه ها و بستگی های عقیدتی همه در جای خود معتبر و محترمند.

اعتقاد به تالیب های رژیم ( سلطنت یا جمهوری ) - و انبوه " ایسم ها " که حلالا سرب کپکشان کشیده و از شما ربیرون است، رها کردنی نیست، ولی حدیث روز هشتم نیست، مقتولاتی است که با دیده مردم وا گذاشت و جواب از آنها خواست.

آنچه در این آزمایش حیاتی بکار می آید، اتفاقا بر محور " دمکراسی " و شالوده های حاکمیت مردم است و فراموش نکنیم که هر قالب و صورت و محتوایی، به بهره از این اتفاق، بر آب خواهد بود. مثال ها از گذشته و حال در ایران خود ما، بی نهایت است.

مسئله " تشخیص نیرو های ملی، بجای خود مقوله ای مهمی است. بر فاشا رهسار و گرداندن شاعران زوخت اسلامی و پیوند پرولتری و ضرورتا خیزی به " حاکمیت ملی " و " دمکراسی " و " مشروطه " تمیز ملی از غیر ملی را کفایت نمی کند:

بقیه در صفحه ۱۱

بقیه از صفحه ۱

وقدرتی را تسخیر کرد، ولی حکومت کردن، کشورداری، نمی توان. حکومت اسلامی اساسا سلام را زیر پا نهاده است.

یک ما جای مایه عنوان هواداران حکومت غیر مذهبی ( لائیک )، با آقای خمینی همیشه این بود که دین را نیا بدیه جانی کثا ندکه نقطه ضعف آن است، وگما شستن دین در خدمت سیاست نه بدین کمک می کند و نه به سیاست. ما همواره گفتیم که دین با ید در جانی بما ندکه اعتبار او احترام آن محفوظ باشد.

ولی خمینی برای تسخیر قدرت سیاسی وسیله ای بهترا ز دین پیدا نکرد، و چون به قدرت رسید، مانعی مهمترا ز دین در راه خود ندید. ایراد دانی او به حکومت های گذشته از جمله این بود که چرا فقها بسر قوانین نظارت ندادند تا چیزی خلاف شرع اسلام تصویب نشود. و اینک که در جمهوری اسلامی، شورای نگهبان - منصوب خسود آیت الله - وظیفه بررسی قوانین را از حیث مغایرت یا عدم مغایرت با شریعت اسلام برعهده گرفته است، خمینی بر آن خرده می گیرد که چرا جواب لای چرخ مجلس اسلامی می گذارد.

از تعارضی دانی که میان فقها سلامی از یک سو و انزاهای اداره یک جامعه پیچیده چند لایه ای بوجود آمده است، تبلیغات رژیم نتیجه ای می گیرد که در جهت تا کیدا سبدا دخود سرتنه خمینی است. ولی تنها نتیجه درست که می توان گرفت همان است که گفته ایم: نه تنها

# تشییع جنازه دین

## در حکومت دینی

شرعی بوجود نیاورد. معلوم شد که عزت اسلام هم قابل معامله است. البته به قیمت حکومت کردن. اگر در پشت سر این دوجریان نیروهای اجتماعی - اقتصادی بزرگی بنهان نبودند، تا بدبخت کنونی بر سر دامنه اعتبار فقها سلامی از حدود حوزه های علمیه فراتر نمی رفت، شاید خمینی می توانست با یک سخنرانی تند و عتاب آمیز، چنان که تا کنون با رها کرده است، حریفان را خاموش کند و سرچا پیشان بنشانند.

ولی فقیه ریشه ای عمیق ترا ز آن دارد که وی بتواند به شیوه، متداول با آن روبرو شود. ناگزیر شده است در حمایت از زخسود راه پیمانی را به پیماندا زده و در آن مخالفان خود را مورد تهدید قرار دهد. طلایه سرعوب کردن مخالفان را از جمله در نامه ها شمی می توان دید که چندینا پنده مجلس، چند مدرس حوزه علمیه قم، چندانجمین سلامی، دفتر تحکیم وحدت به ما می کا شانی امام جمعه تهران و عضو شورای نگهبان ( سخنگوی این شورا ) نوشته و از وی با لحنی اعتراض آمیز پرسیده اند چرا در خطبه های خود در نماز جمعه ای که پس از پاسخ خمینی به خامنه ای برگذار شد، هیچ اشاره ای به این پاسخ نکرد. احتمالا

جامعه ایران، بلکه هیچ جامعه امروزی دیگر را نمی توان با دستورهای ورهنمودهای فقهی اسلام اداره کرد. ملاحظا نیز ایسن را بطور ضمنی پذیرفته اند. به عنوان نمونه حجت الاسلام نورمغیدی، نماینده " امام " در گرگان ورشت، بصراحت می گوید: " الان خیلی از کارهای که در ایسن جامعه ما انجام می گیرد برخلاف ضوابط و مقررات اولیه شرعی است، مثلاً " جلوگیری از خرید و فروش مواد مخدر و جوه شرعی ندارد... اگر بنا باشد اختیارات حکومت اسلامی ولی مسلمین در محدوده ضوابط شرعی باشد چرا کشا ورزان را ملزم می کنی دکندم را به دولت بفرشند... از اختیار دار دکندم را، چون مالک است، به هر کسی که دلش خواست بفرشند. " این سخنان را از آنرو نقل کردیم که مثنی است نمونه، خوار و روکا بیت گسر موضع کسان می که می گویند گزیری از این نیست که چرا خوب فقه به خاطر اداره جامعه در نور دیده شود، به عبارت درست تر این جامعه اسلامی و شیوه کشورداری نیست که با ید خود را با ضوابط فقهی سازگار کرده اند، بلکه برضابطه های فقهی است که با ید چنان تغییر کنند - یا زیر پا نهاده شود - تا در کشورداری مانعی

می رود که ما می کا شانی بیش از این و کسان، غیر از او نیز در تقاطع آتش جنین حمله های قرار گیرند.

هیاهوئی تبلیغاتی که در بیامون سخنان و فتوا های خمینی علیه مخالفان تجا وزبه فقه بر اه افتاد، نیا بدسیب شود که این واقعیت مسلم ز دیده دور بما ندکه خمینی در محصه ای بی سابقه قرار گرفته است. مراجعه وزیران کا بینه و سرپرستان دستگا های گوناگون دولتی به خمینی برای آنکه زوی فتوا شمی بگیرند تا مجوزی کتبی برای ادامه کار خود - که اشکال شرعی دارد - بدست آورده باشد، خمینی را متوجه این خطر کرده اند و در به صورت مهر لاستیکی در می آید. از اینرودریک بیانیه کلی به دولت اختیار داده است که هر جسا صلاح دید، ضوابط اسلامی را زیر پا بگذارد. حکومت دینی به تشییع جنازه دین رفته است. ولی گمان نمی رود که خمینی خود را از کشمکش ها آسوده کرده باشد. زیرا مساله ای که زوی می پرسند این است که اختیارات مطلق حکومت اسلامی حق کیست؛ حق او یا حق حکومت؟ زیرا خمینی این مساله را بدون جواب گذاشته است. و همچنین این مساله را که قدرت حکومت از کجا بر می خیزد، همه نشانه های آشکار و پنهان حکایت از آن دارد که نبرد قدرت در درون رژیم، و این بار با شرکت فعال تر شخص خمینی، با گام های بلند به نقطه انفجار نزدیک می شود.

# درسی که استبداد از

## دموکراسی نمی آموزد

بقیه از صفحه ۱

بهره برداری تبلیغاتی آنان از ایسن پیروزی همچنان ادامه دارد. چنین پیروزی ای در کشوری غیر دموکراتیک بر آنها روا نمی شد، فقط در سرزمینی دموکراتیک بدست آوردنی بود. می توان پرسید که موضع جاهدین خلق در برابر دموکراسی آیا از این پس برآستی تغییر خواهد کرد؟ او ما نسیم، حقوق بشر، دموکراسی که بردباری در برابر برعقاید مخالف و چشم پوشی از انحما رطلبی اجزاء جدائی نا پذیر آن است، آیا بر رفتار این سا زمان حا کم خوا هدر دید؟

فرض را بر این بگذاریم که آنان روزی به حکومت برسند، آیا اجازه خواهند داد کسان می که می بندا رندا ز این حکومت بر آنان ستمی رفته است، در برابر زمانی بین المللی دست به عتاب غذا بزنند؟ از سانه های همگانی آزادی برای فاش گفتن ستمی که بر آنان رفته است، صدای خود را به گوش جفان نیا برسانند؟ آن رسانه های معتبر ترا روپا نشی یا امریکائی که خبرهای مربوط به خراج و با زگشت مجاهدین را منعکس کرده اند، ضروری دیده اند این را نیز، هر چند در حاشیه گوشزد کنند که سا زمانی که خود را قربانی استبداد دان نمود می کند و شیفته دموکراسی نشان می دهد، نه از استبداد

بیگانه است و نه با دموکراسی الفتی دارد. نگاه می به تاریخچه سا زمان مجاهدین خلق و ضروری بر ساختار تشکیلاتی آن نشان می دهد که آن رسانه های معتبر سخنی جز به حق نگفته اند. سا زمان مجاهدین خلق و شورای مقاومت ملی که اینک چون یک زائده آن عمل می کنند در گذران فعالیت خود مانده رسا زمان سیاسی دیگری - بسا عتبارا به خود جذب و بسا دیگر را از خود دفع کرده است، به عبارت دیگر بسا عناصر بدان روی آوردند و بسا دیگر را از روی گردانند.

نیازی نمی بینیم که از یکا یک این عناصر نا می بیاوریم، ولی در رفتاری که دستگاه موثر تبلیغاتی این سا زمان با روی گردانندگان کرده است و همچنان می کند، سرموئی از آداب و تربیست دموکراتیک نمی توان دید. ( تربیست را در اینجا شیا ید با نزاکت مترا دفنگرفت، هر چند که سا زمان از با بت نزاکت نیز نمونه قابل سرموئی ارائه نداده است ) دستی در انبان و ازگان سا زمان نامبرده بکنیم، بیرون کشیدن کلماتی چون " سوپردموکراسی های مباحنه "، " فسد انقلاب غالب و مغلوب "، " آدم های عاری از شرف "، و خوردگانی که مسرا حل تسلیم به رندا لت را پیموده اند،

" تفاله های از همه جا رانده " و ... و ... هیچ مشکلی بوجود نمی آورد.

این ها را دستگا تبلیغاتی مجاهدین خلق فقط در باره مخالفان دیرینه خود نمی گوید، در باره کسان می گوید که راهی با لنسبه درازا با آن سا زمان یا " شورای ملی مقاومت " بپیوندند و سپس به هر دلیلی از آن جدا شدند. چگونه است که انسان ها شمی بر خورد را ز شرافت و صداقت که صفاتی اخلاقی و فردی است و به تعلق سیاسی شخص ارتباطی ندارد، به محض آن که از مجاهدین خلق گسستند، این صفات برجسته اخلاقی را از دست دادند، و به عکس، کسان می که از حیث اخلاق فردی شهرت نیکوئی ندا شدند، با روی کردن به سا زمان مجاهدین به مراتب بالای انسانیت و اخلاق صعود کردند؟ چگونه است که در این " پالایشگاه اخلاقی " با زهم آدم های شمی پیدا می شوند که - به گواهی کسان می که در راستگویی آنان تردید سدی روا نیست - به صندوق پستی مردم دستبرد می زنند، نامه های خصوصی را می ربایند و پس از آن که ز آن نسخه ای برداشتنند، دوباره آن را بر سر جانی می گذارند؟ می گویند فقط مخالفان و دشمنان قربانی این عمل نیستند که با هر معیاری جرم به حساب می آید، بلکه از " دوستان " نیز برای روز سبدا مدارکی بدست می آورند. جوان افسون زده ای که خود را وسیله چنین بهره برداری های خدا خلقی قرار می دهد، احتمالا " به زشتی کا خود قوف ندارد، ولی آن کسی که او را یدین کار بر می انگیزد، حتما " به اغواگری خود قوف

دارد، و گنا هکار اصلی اوست.

می دانید سرچشمه این خودمداری در کجاست؟ در آنجا که رهبری سا زمان مجاهدین حق را در انحصار خود می دانند، تا بدنا که نویسنده ای با استعداد دولتی اندک ما به دریکی از نشریات ارگان سا زمان مجاهدین خلق، زیر عنوان " بنا هنده " سیاسی کیست " بصراحت نوشت جزا عتبارا زمان نامبرده و عنا صری اندک، هیچکس از این خیل بزرگ چند صد هزار نفری ایران نیا می که به خاطر پنا هنده شده اند، سزا و بر خورداری از حقوق بنا هندی نیست؛ وقتی یک حقوقدان نزدیک به سا زمان در هفته های نخست بساز انقلاب سلامی نوشت برای اعدا مواستگان رژیم شاه نیا می به اثبات جرم و جود ندا رد و فقط احرا ز هویت کافی است، دیگر بر آن نویسنده حرجی نیست، حرج بر آن کسی است که این درشتگویی های حیرت انگیز را چاپ می کند. امروز سا زمان از دیروز آن جدا نیست، و فردای آن نیز تا شیرا طی را از همین امروز خواهد بدید رفت. سست کردن آداب حجاب سلامی، آراستگی ظاهری به سبک اروپائی، برگذاری شب های موسیقی سنتی ایران چیزی در باره جوهر استبداد ای که در ساختار تشکیلاتی و خمیره ایدئولوژیک آن نهفته است نمی گوید. برای یافتن این جوهر باید به ادبیات سیاسی آن مراجعه کرد. در اینجا ست که می توان دید اصل رهبری با چه وسواس و دقت بیما تندی تیمار

# کاوۀ آهنگر در دادگاه انقلاب

بقیه از صفحه ۱

دوران قبل از اسلام را یک قلم با بدنجس شمرده و آن اجتناب نکرد. در دوران بعد از اسلام نیز، روحانیت مباحز فقط آن قسمت از تاریخ و ادبیات ایران را تا یستسه نگهداری و بازنگری میداند که آخوندها در آن نقشی داشته اند و یا تفکر آخوندی در آن انعکاس دارد.

تاریخ و ادبیاتی که در سالهای بعد از انقلاب اسلامی برای تدریس در مدارس و طرح و بحث در مطبوعات و کتب و رساله های دولتی دستچین و تدوین شده است، بخصوص تلقی روحانیت مباحز را نسبت به ادبیات و تاریخ ایران مشخص میکند و خدا میداند اگر این روزگار سیاه طول بکشد و در برابر همین پاشنه بچرخد، آنچه از مجموعه تاریخ و ادبیات ایران در ذهن ایرانیان جا بگزیند میسر از آنچه ملت نمایی خواهد بود.

اما از دیدگاه "روشنفکران خلقی" چه در تاریخ و چه در ادبیات ایران، آنچه بنحوی از آنجا با شاه و شاهنشاهی ارتباط پیدا می کند رنجای و فدا خلقی است و آن را باید به آب سرخ رنگ انقلاب شست. شاه، از نظر "روشنفکران خلقی" شاه است. چه خاشاک شاه، چه شاه عباس، چه شاه سلطان حسین، چه شاه در شاه، چه مظفرالدین شاه، چه رضا شاه، چه محمد رضا شاه، نفس "شاه" بودن در قلم موسی انقلابی خلق جرم محسوب میشود. شاه خوب آن است که از ما درزا شیده نشده باشد. بنا بر این تاریخ واقعی ایران، فقط همان قسمت ازین تاریخ دوهزار و پانصدساله است که "شاه" در صحنه نبوده و یا "خلق قهرمان" برضد شاه طغیان کرده و حساب او را رسیده است.

به همین قیاس، در تاریخ ادبیات ایران هر شاه عری که در دربار پادشاهان رفت و آمد داشته یا از آن بدتر، شاه را مدح گفته باشد، از نظر روشنفکران خلقی کنا هگا محسوب میشود و محکوم است به این که خودش و آثارش را در گورستان تاریخ، کنار شاهان و تاریخ آنها دفن کنند.

این شاه به فکر موجب میشود که "روحانیت مباحز" و "روشنفکران خلقی" صرف نظر از همه اختلافات و رقابت ها بین آنها که پای نفی کردن و به لجن کشیدن تاریخ و ادبیات ایران به میان می آید از برای دادن به یکدیگر و همکاری مالدانه در پیغم نمی کنند.

دوروز نامه عصر تهران - کیهان و اطلاعات - که تحت نظارت مستقیم "بیست امام" اداره میشوند و سطر آکشی تسلیم را در صورتی از شما می پذیرند و چنانچه میکنند که هویت خودتان و شخص متوفی و کسی که به او تسلیم گفته اید قبلاً به وسیله ما شین سا نوربررسی شود و هیچ اشکالی در آن نبیند. خبرنگاران و نویسندگان این دوروز نامه را نیز بطور کلی "افراد متعهد و مکتبی" تشکیل می

دهنده که طرز فکرشان، طرز کارشان و حتی طرز حرف زدن و راه رفتن و لباس پوشیدن و آرایش سر و مویشان هیچ شباهتی با نویسندگان و خبرنگاران دوران قبل از انقلاب - اعم از راستی یا چپ - ندارد. با این همه، ناگهان روزنامه کیهان را بازمی کنید و با منتها ی شگفتی می بینید یک صفحه تمام به همه جبهه با آقای نادر ابراهیمی، اختصاص داده اند و تصویر قلمی این روشنفکر خلقی را نیز با سبیل و کاکل و حالت و نگاه انقلابیون آنچنانی - و نه اینچنینی! - زینت بخش آن کرده اند.

عنوان مباحبه "نظرخواهی در باب ادبیات انقلاب" است و آقای ابراهیمی بطور خلاصه - البته در خلال بحثی مفصل و بسیار زیرکانه - میگوید ادبیات انقلاب در راه است، انقلاب، تازه شروع شده است. بگذارید به آنجا که لازم است برسد، آن وقت "ادبیات انقلاب" را هم خواهیم دید! آقای ابراهیمی در ضمن این مباحبه میگوید:

"... بیادم هست که در یک دوره کوتاه، هر کس که از راه رسید و با زار را بویید، فوراً فهمید با یک قلمی در باره آهنگری کاوه نام که در فتن سرداشته و سراها افتاده تا ضحاک نامی را سرنگون کند و مجلس شورای خلقی بجای آن علم کند، بنویسد، بدون این که یک لحظه تعمق کند که شاید این آقای آهنگر از قشر لومین و عامل و آلت فعل فریادون شاه و شاهزادگان دیگر بوده و این نام کاوه و در فتن کاوه و یا نسی را اصولاً دکان کرده و شاید آن آقای ضحاک، که بنا بر افسانه ها، یک هزار سال تمام بدون ایجادنا راحتی و در در برابر مردم فرمانروایی میکرده نماینده مادی و راستین و با ایمان توده های مردم بوده و اصولاً این داستان کاوه و ضحاک را

سلطنت طلبان مزدبگیر ساخته باشند. ۱. سرنوشت فردوسی چنین بوده است که در حیات و مرگ خود ناسی ببیند. شاه ایران مدیحه گوی دربار محمود علییه و همدست شدند و هر چه توانستند در مذمت او گفتند. شاه محمود با او به نا جوانمردی رفتار کرد. مجتهد شهر بر جنازه اش نماز نگذارد و اجازه نداد او را در قبرستان مسلمین دفن کنند. از روحانیت مباحز و روشنفکران خلقی هم انتظار رسمی رفت گلی بر سر او بزنند و "شاه نامه" اش را قدرشنا نسند. اما تا امروز کسی ازین راه برای تخطئه شاه و ناهولجن زدن به فردوسی داخل نشده بود که ضحاک را بعنوان مظهر دگری و نماسنده راستین و با ایمان توده های مردم بسناید و کاوه را لومین و قیام او را قیام لومین ها یعنی خاندان کثیف، نا هی و فریادون پیدا دگر معرفی کند. این تحلیل ادبی و تاریخی، محمول انقلابی است که آخوندها و توده های متولی آنند.

شاه عری درباری و قلمبمزد، که از مفهوم "هنر خدمت خلق" بیبوی شبرده بود و "رنج های توده ها" را نمی شناخت، برای خوش خدمتی به دربار رودباریان، اشعاری بهم بافته و کتابی بنام "شاه نامه" تصنیف کرده است تا وقتی بساط "ستمشاهی" داشته بود حکومت های فدا خلقی این شاه عری این کتاب را تجلیل میکردند حالا که خلق های محروم انقلاب کرده و طوما رستمشاهی را در نور دیده اند دیگر چرا با این قبیل شعرا رفتار کنیم؟! تجدیدنظر در شاه نامه بوسیله روشنفکران خلقی با اعاده حیثیت از ضحاک آغاز میشود که ز عهد فردوسی تا به امروز، چهره منفور شاه نامه محسوب میشده است. ضحاک شاه نامه، حکمرانی است ستکار که چون جمشید را از تخت سلطنت بزمیر میکشد، ابلیس برکتف های او بوسه میزند و بر جای بوسه ها دوما ر میروید و این ماره ها خورا کشان مغز آدمی است. ناگزیر، شاه ملان ضحاک در سرا سر کشورش کاروانسان را آغا زمین کند و جوانان را میگیرند و میکشند و از مغز سرشان برای ماره ها خورش میسازند. بر اثر این بیسداد، سرانجام آهنگری بسا میخیزد، مردم را میسوزاند و ضحاک را میگیرند و به بند می کشند و فریادون را که از تخمه پادشاهان کپالتی است به تخت سلطنت می نشاندند و فریادون، پادشاهی دادگرا زکار در میسازد.

این شاه نامه از نظر روشنفکر خلقی تبلیغات امپریالیستی است. ضحاک به دودلیل بنا بد چهره زشت تاریخ سا طبری ایران شناخته شود. اول بدلیل این که پادشاهی را از تخت به زیر آورده و دوم بدلیل این که بعد از گرفتن و به زنجیر کشیدن او، پادشاهی از نو برقرار شده است: بهمین دلیل، قیام کاوه نیز نمی تواند یک قیام مردمی باشد. اگر قیام مردمی بود به تاسیس جمهوری دموکراتیک خلق منتهی میشدند این که از نوبه دنیال یک شاهزاده بیرون داد و او را به پادشاهی بردارند.

خوشتریزی و خونخواهی و شکار انسان ها و از میان بردن مغزها نیز عیب ضحاک شمرده نمیشود. این ها عیبی است که براسالین کبیر نیز گرفتارند و از آن بالاتر، بر حضرت اما میگیرند!

بدین گونه است که ادبیات انقلاب رفته رفته در ایران می شکند، همان طور که نادر ابراهیمی گفته است عجله نباید کرد. وقتی انقلاب مراحل تکمیلی خود را پیمود انقلاب ادبی هم شکل میگیرد و ادبیات انقلابی به با زا عرضه خواهد شد!

آورده اند که در سینه دختری داشت بنام زنت. بجای زبان رسیده و با وجود بسیار نعمت، کسی در میان کعبه او رعیت نمی نمود. فی الحمله حکم ضرورت عقد نکاحی با ضریبی بستند. آورده اند که حکمی در آن تاریخ از سرندیب آمده بود که در سینه با سنا روس می کرد. فقیر را گفتند: اما مادر! چرا علاج نکستی؟ گفت نرم گد پیمای بود و خترم را طلاق دهد، بسوی زن زنت با سناست.

بعده - تلستان

## وقتی تاریخ

### شتاب می گیرد

بقیه از صفحه ۱

در این "دسامبر سیاه" ناگهان تاریخ مناسه خاور میا نه چنان شتابی برداشته است که بسیاری از با زبیران خود را که گوئی از این همه تهور میسوت مانده اند، پست سرکذا شده است. و رود شلی جدید و مصمم فلسطینیان به صحنه یکبار به راه های اعتقاد غلط گذشته را به کناف افکنند، بر تحلیل های کهنه خط بطسلان کسید و بسیاری از خیالات واهی را بر باد داد.

زبان دبلسامی - مثل قطعنامه ۲۴۲، خودمختاری، کنفرانس بین المللی و غیره... و در مقابل نیروی که فلسطینی های جوان از چند هفته پیش خواستهای اسنلال طلبانه خود را به تکان آن مطرح می کنند رنگ باخته است. در اسرائیل به ویژه در محافل راست گرا عقیده بر این بود که هزینه اشغال اراضی قابل تحمل است. چند صد هزاران یهودی در روزی، برای حفظ نظم در مواقع آرامش کافی بود، اسرائیل خیلی زود حمله های کهن قدرت های امپالکر، یعنی "سیاست خوب و هوپج" را فراکت - یعنی از یک سو حضور پلیسی شد که لازم است آن تشکیل یک سبکه قوی خبر چینی است و همچنین زندان و نفی بلد و ارسوی دیگر منیازهای که به صحنه ان فلسطینی هوادار اردن داده می سده بیش از حزینفون و اتعسان ارتقاء می یافتند و تنها مخاطبان اسنلکران بودند. مخالفان اشغال اراضی، برای محکوم کردن اشغال با عدد و رقم نشان میدادند که اسرائیل از اشغال این مناطقی بهره برداری مالی می کند، زیرا این مناطقی با زاری برای کالاهای اسرائیلی است. این اشغال کم هزینه تا دیروز واقعیت داشت. اما آیا هنوز هم چنین است؟ در گذشته، بخشی از اعضای حزب لیکود با چشم بسوی برخط افزایش جمعیت اعراب، ادعا می کردند که گذشت زمان به نفع آنهاست. با آن که آمار نشان دهنده کاهش بدون تردید اکثریت یهودی این مناطقی بودا عضا لیکود آن را با بی اهمیت تلقی می کردند و به رسیدن محجزه های سین مهاجران یهودی از شوروی امید بستند بودند. امید دیگر که نقش بر آب شد.

فا فیکر شدن بیت المقدس

در فاجده میان سنجات خونست آمیزی که دیگر روز مردم سد بودا اغلب در محوطه کوی نا سگاه ماورا اردن محدودند داشته می شد، بیخورد میان اشغال کنندگان و اشغال سگان بدنگوب برگذاری کرد و برای اصلی برسر کنترل آب و زمین بود. سهرک های یهودی در مقابل دهکده های عربی و بولدوزر در مقابل درخت زیتون، در خلال این مدافسانه اشغال "خردمندان" بر باد میرفت. استعفا بی سروصدا ی

بقیه در صفحه ۱۰

بقیه از صفحه ۱

بنده ناز چیزکه، از بیخت بد، این برنا مه را ندیده بودم فرستادم نوا رضیبت شسته اش را بیا ورنه بلیکه، در این روزگار بی تکانی، مثل سایر "ایرانیا" مقیم فرانسه " کمی تکان بخورم .

اما تا نوار برسد و تکان معهود را بخورم، در فکر بودم که: بطور "فردریک میتران" که در این سری برنا مه ها، غالباً "مسائل عشق و ازدواج و طلاق آرتیست های سینما را حکایت می کند، ناگهان این طور ارتقاء مقام و مرتبت پیدا کرده و " از معروف ترین و محبوب ترین تهیه کنندگان و نویسندگان تلویزیونی فرانسه " شده و کیهانیا اینقدر قند و گلاب نثار و کرده اند؟ از طرفی چرا گزارشگر اینقدر اسم "میتران" را - حتی آنجا که میشده ضمیر بکاربرد - تکرار کرده است ؟

دو سطر پایین تر مشکل حل میشود و جواب هر دو سؤال را می گیریم، اولاً " برای اینکه: فردریک میتران با واقع بینی کم سابقه و ستایش آمیزی به بررسی زندگی و دستاوردهای دوران های گوناگون حیات محمدرضا شاه پرداخته است . ثانیاً " برای اینکه خواننده بداند و فراموش نکند که این برنا مه ساخته هر کسی نیست، شاهکار و لاکچر فردریک میتران، برادرزاده رئیس جمهوری فرانسه است و تکان مورد نظر را، آگستر نخورده است، زودتر بخورد .

بنده شخما "، از بابت اینکه این جوان برادرزاده فرانسوا میتران است - بسا همه اعتقاد می که به درایت و انانیت فرانسوا میتران دارم - تکان نمی خورم و خیال نمی کنم خیلی از هموطنان ما، بیشتر از بنده تکان بخورند چرا؟ برای اینکه ما ایرانی ها، بعد از انقلاب آقای خمینی، از این قوم خویش های بزرگان خیلی دیدیم، یعنی خیلی به رخمان کشیدند:

طبل بکوبید و دست افشانی کنید که نوۀ مصدق یا به میدان گذاشت، دهل بزنید و پایکوبی کنید که برادرزاده دکتر قاضی سلیم نیردبوشید، نثار بزنید که ... خوب، اول کار هم هیبت اسم بدر بزرگو و عمودا می، مردم را گرفت، اما چیسری گذشت که دیدند این یکی اینطور شد و آن یکی آنطور و آنکه به اعتبار خویشی با مصدق، اسمی در کرده بود، سریر آستان رهبر خلقی گذاشت و دامادی او را با عیال معاوش، بعنوان وصول به طاق جدید ایدئولوژیک تبریک گفت و جشن گرفت و بالای سر عروس و داماد دقت نداشتید .

شدیم بمناسبت این برنا مه، عسدهای نامه های شوق و اشتیاق و جمعی نامه های تند اعتراض به آقای فردریک میتران نوشته اند . بنظر بنده، فردریک میتران بیچاره نه سزاوار قند و گلاب است و نه در خور چوب و چماق . جوانی است که در دنیا نش را می خورد . در این برنا مه "سرنوشت" هوس کرده است از آرتیست های سینما، به مردان سیاسی مشهور بپردازد، فقط بجای اینکه به کتاب های تاریخ و مدارک تاریخی

# والا گهر فردریک میتران

مراجعه کند، بنظر رسیده از مناسبت خصوصی اطلاعات لازم را بگیرد و از سر جوانی و سادگی، بخودش گفته است ممکن نیست آدم ها بی پیدا بشوند که با وجود یک کوه سندان و مدرک چشم توی چشم، حقایق را با روئنه جلوه دهند و از اینکه کسی چنان را بگیرد باکی نداشته باشند .

چه میشود کرد؟ جوان است و فرنگی است و با این نهاد " بجه پیروگری " بعضی از مسائلی آشنا نیست و نمی داند که میترا نیم وسط ظهر بگوئیم و پایش قسم بخوریم که الان نصف شب است و وقتی آفتاب درخشان را به رخمان بکشند، هیچ خجالت نکنیم ... از طرفی لابد " منابع " با آغوش با جوان را پذیرفته اند و به او محبت هم کرده اند .

بنده جز اینکه منابع اطلاعات جوانی طفلی را " خصوصی " بدانم هیچ راه دیگری ندارم زیرا جزئیاتی را در برنا مه عنوان کرد که ابتدا " در هیچ منبع کتبی نیامده است، مثل روابط عاشقانه ملکه ثریا با محمد رضا شاه یا طرز خوابیدن رضا شاه و روابطش با تاج الملوک و غیره که فقط مانده اطلاعاتی در باره "علاقه محرم رضا شاه به مثلاً " خورش آلبوستان " که به بینندگان بدهد، خلاصه بوی " شرفصورت "، از یک منزل راه به دماغ می خورد .

از مناصب های والا حضرت اشرف و والا حضرت فاروق دوم، که در این برنا مه، یک در میان، به معرض تماشا گذاشته میشود، می گذرم، به تجلیل و تکریم چرب و پرملاط رضا شاه و محمدرضا شاه و فدکاری های آنها در راه دموکراسی و استقلال و عدم وابستگی مملکت هم ابتدا " کاری ندارم، داستان های عشقی و سوز و گداز غم انگیز ملکه ثریا هم به بنده هیچ مربوط نیست، اما از آنجا که روزنامه کیهان، بخش مربوط به مصدق را، که بخش نسبتاً " مفصلی است - بنا بر رویه ای که از دوسه ماه پیش در بازنویسی و ترمیمی نطق ها و مصاحبه ها در پیش گرفته - در دهه دوازدهم " سخنچین " کرده است، ناگزیر - چندانچه با راگراف از بخش ملی کردن نفت، از این برنا مه سفارشی - یا بقول عبید رقص بهیرلیخ - را دقیقاً "نقل می کنم:

نخست وزیر مصدق کمپانی های انگلیسی را، با تکیه بر مبین پرستی توده ها، ملی کرده بود. محمدرضا در آغاز این اقدامات انقلابی را - که انتقام خاطر پدرش را می گرفتند و استقلال امپراطوری را مستحکم میکردند - تأیید نمود. ولی، کم کم، این را نیز فهمید که مصدق - که وابسته به سلسله " قاجاریه بود و مستمرا " به نفوذ فعالان حزب کمونیست توده راه میداد - خود نیز نقشه انتقامی را علیه او تاج و تخت دنبال میکرد. گذشته از این، جهان آزاد غفلتا " خود را یک اشتغال ناسیونالیسم خاور نزدیک روبروی یافت. ایران در یک محاصره اقتصادی شدید قرار گرفت که منابع نوینش را به ورشکستگی سوق میداد و به تقاضای اجتماعی غیرقابل کنترلی دامن میزد. هر کس می بایستی سریعاً " جبهه خود را انتخاب میکرد .

محمدرضا با مصدق بهم زدولی با زدیر شده بود. عوام قریب پیرنقا با فکنده بود و توده مردم کوجه ربا زار - از جمله ملایان، که بفرمان خود می پنداشت و تصور میرفت که پروبالشان بعد از قلع و قمع آنان از طرف رضای اول شکسته شده باشد - را به هجوم به کاخ های سلطنتی روانه میکرد و به این ترتیب آتش خشمی را که زدل قرون گذشته بر خاسته بود، می تاباند. ارتش زوج سلطنتی را، با سازمان دادن فرارشان، به رم، نجات داد .

بنده در باره " چند نکته از این مطلب عرض دارم:

اول اینکه ملی کردن نفت چه "انتقامی از خاطر پدر" را شامل میشد؟ بیننده نا آشنا به تاریخ، از این عبارت مجری برنا مه ممکن است چنین استنباط کند که عزل مرحوم رضا شاه بابت دلخوری دولت انگلیس از آن مرحوم بابت نفست بوده است. در حالیکه انگلیسی ها اگر کودرتی از مرحوم رضا شاه داشتند بابت چرخشی بود که بطرف آلمان هیتلری کرده بود. در باره نفت چه خدمتی باقی بود که انجام نگرفته باشد؟ قرارداد دشت سائسه در سی و یک سال ۱۹۶۱ پایان می یافت، وسط راه، از سال ۱۹۳۳، به مدت شصت سال دیگر تمدید کرد یعنی تا سال ۱۹۹۳ اعتبار یافت .

نکته دیگر اینکه میگویند مصدق بدست و استیگی به سلسله قاجاریه " نقشه " انتقامی را علیه او تاج و تخت دنبال می کرد " .

بنده از اظهارات مصدق در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، که خط بطلان بر این ادعای سفیم و مجانی می کشد، میگذرم. تنها به "منابع" عظیم الشان این جوان ساده دل، یادآوری میکنم که اگر " عوام قریب پیر " نقاب بی داشت و می خواست نقاب بیندازد، چرا بعد از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ که تمام مملکت به فرمانش بود و میران ۲۸ مردادی هفت سوراخ پنهان شده بودند، نقاب نینداخت؟ چه مانعی داشت که نقشه انتقام خود را، حتی از طریق قانونی، به مرحله اجرا در آورد؟ مگر نه اینکه مجلس شانزدهم - که چند روز پیش از آن به اکثریت آراء به قوام سلطنته

راء ای اعتماد داده بود - به اکثریت قریب به اتفاق به نخست وزیر مجدد او را، ای تمایل و اعتماد داد؟ مگر نه اینکه لایحه اختیارات را بی چون و چرا تصویب کرد؟ مگر نه اینکه حتی به پیشنها دبی منطق یکی از نمایندگان دائریمادره، سوال توأم سلطنته قبل از هر رسیدگی و محاکمهای، میرتا شیدزد؟

در چنین مجلسی چه مانعی داشت که مصدق " نقشه انتقام " خود را عملی سازد و همان روزها، ماده واحده ای - نظیر ماده واحده خلق قاجاریه در جلسه ۹ آبان ۱۳۰۴ مجلس - بوسیله یک " سید محمدتدین مانندی " پیشنها دو تصویب شود که: " مجلس شورای

ملی بنا م سعادت ملت ایران انقراض سلطنت .... ؟ " از نکته بعدی که مصدق " ملایان را بفرمان خود می پنداشت " میگذرم و تنها به یاد آوری واقعه ۹ اسفند ۱۳۳۱ که به پیشواشی آیات عظام، بیوردی و بهبهانی، که مانده بود و با ش جلوی کاخ سلطنتی مصدق را به داربیا ویزند، اکتفا می کنم .

رسیده بودیم به آنجای حکایت که ارتش زوج سلطنتی را با سازمان دادن فرارشان به رم، نجات داد، از این هم میگذرم که کدام ارتش چنین محبتی را کرد!

می بردا زم به با راگراف دیگری که گوینده از زندگی و تفکرات مرحوم محمدرضا شاه و ثریا در هتل اکسلیور رم سخن میگوید و میرسد به آنجای که:

" فاروق اکنون در نزدیکی رم زندگی میکرد. محمدرضا بر میل باطنی خود فاش آمد و با ملاقات نکرد ناگهان کودتا می کرد. بفرمان او، ارتش طرف چسند روز قدرت را بدست گرفت ... "

و توضیحی در باره چگونگی امر میدهد: محمدرضا در مدت اقامت کوتاه اش در رم، تماس ها، با بعضی کارمندان امریکایی، مؤثری شروبی سرو داد - که از زمان ملاقاتش با ترومن تماس با آنها را حفظ کرده بود - داشت. این کارمندان روابطی در خود ایران با افسران رده بالای ارتش داشتند و به تالی کردند که به صورت، دیرپا زود، ضد انقلاب با او بیادون او، صورت خوا هدر گرفت. به این ترتیب محمد رضا تاج و تخت را، بخصوص با کمک " سی . آی . ا. " دوباره بدست آورد ...

بنده در این عبارت " ناگهان کودتا می کرد "، عرض دارم، بخصوص در باره " ناگهان کودتا می کرد " که ظاهراً " برائش " ضایح مشفقانه چند کارمندان امریکایی مقیم رم صورت گرفته است .

و برای احتراز از اطناب کلام به نقل چند عبارت از کتاب " روزولت " امریکائی و " وودهاوس " انگلیسی، اکتفا میکنم تا " ناگهانسی " بودن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روشن تر شود .

نقل قول از روزولت: در جلسه ای که روز ۲۵ ژوئن ۱۹۵۳ ( ۵ تیر ۳۲ ) در دفتر استرالسی تشکیل شد، حفار به اتفاق آراء، برای به اجرای نقشه کودتا دادند. فاستر دالس مذاکرات جلسه را ضمن اشاره به طرح کودتا که در پیش رو داشت، با این جمله شروع کرد: - پس ما اینطور مصدق دیوانه را برمی اندازیم .

نقل قول از وودهاوس: در تاریخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۵۳ ( ۲۷ تیر ۳۲ ) روزولت از مرز عراق وارد ایران شد با این وظیفه که روحیه شاه را تقویت کند و او را وادار به اجرای نقش خود، یعنی نقض امضای دوفرمان ( عزل مصدق و انتصاب زاهدی ) بنماید .

و ترجمه تلگراف سفیر انگلیس دروا سنگتن به وزارت خارجه انگلیس ( اسناد محرمانه وزارت خارجه انگلیس ) به تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۵۳ ( ۲۷ مرداد ۱۳۳۲ ) ساعت ۱۶ و چهارم پنج دقیقه:

امروز وزارت خارجه امریکا به سفیر امریکا در رم دستور خواهد داد که این نظر را به شاه

# فرهنگ ایران

محمد جعفر محبوب

## لسان الغیب شیراز صدر نشین دیوان غزل

یکی دیگر از ویژگی های آشکار شعر حافظ، یک دستایی فوق العاده، غزل های اوست، بدیهی است که وقتی شاعری از جوانی ( و گاه از جوانی و کودکی ) کارشاعری را آغاز می کند و آن را تا پایان عمر ادامه دهد، شعرهای او در مختلف زندگی او، چه از نظر مضمون و معنی و مطلب، و چه از لحاظ پختگی و زیبایی شکل و رعایت نکته های گوناگون هنری و بدیعی در یک سطح نیست. فقط در تاریخ ادب فارسی بعضی شاعران بوده اند که شعر آنان را بیه همواری و یک دستی و بی تفاوتی ستوده اند. یکی از این شاعران عصری است که ما در ترجمان السیاقه دربار او گوئیم: " و شعر باک بی تفاوت، شعر عصری است " گواهی که جزمشتی قصیده ستا بشکرانها از او بازنمانده است. تا عردیگری که شعرش دارای همین ویژگی است، استاد طوس فردوسی است. وی در شاهنامه دربار او کمیست و کیفیت شعر خویش گوید:

زایات غرا دو زه سی هزار  
سخن های شایسته نم گسار  
اگر با زجویی از او بیت بد  
همانا که کم باشد زیانمند  
و انصاف که آن بزرگ در حق شعر خویش به درستی داوری کرده است و به هیچ روی در شاهنامه ای بدین عظمت بیستش از پانصد بیت شعر ندیده می توان یافت.

سومین شاه عری که شعرش به حدی علاقه ای این خاصیت، یعنی یک دستی و بی تفاوتی است، خواجهمیرزا است. ما شب تیریزی دوستدار حافظ بلکه شیفته وی بوده است و در مقطع غزلی گوید:

کمال حافظ شیراز ز ما شب تیرس  
که قدر گوهر یک دانه گوهری داند  
این ما شب خود می دانسته است که شعرش به " انتخاب " نیا زار و دو همواره شعر مجموعه های را که در دوران حیات از آثار خود تهیه می کرد و برای دوستان خویش یا بزرگان عصر می فرستاد، خود او، یا منشی و گاه تیش عارف تیریزی بر می گردیدند. اما وی در حق حافظ گوید:

هلاک حسن خداداد او شوم، که سراپا  
چو شعر حافظ شیراز، انتخاب ندارد  
یکی از شاه عریان معاصر می گفت: مثل این است که شعر حافظ را در دستمالی بسته و از آسمان به زمین افکندند. بد منظور این بوده که اثر ازونش به و پست و بلندهای زندگی، جوانی و پیری و خامی و پختگی در شعر حافظ اثری برجای نگذاشته است، و چون چنین چیزی ممکن نیست، ناگزیر باید بگوییم که خواجهمیرزا و تمام شاعرانی که شعرشان دارای همین ویژگی است، در تمام بروری شعر خود کار نمی کرده اند و باید اصلاح می آورده اند، و اگر در جوانی اثر خویش را می پسندیدند و در نظرشان بی عیب جلوه می کرد، در سنین کمال و پختگی، آن را دوری را معتبر نمی شمردند و بکار دیگری، بلکه برای دیگران را به دیده انتقاد و تحقیر عیب جویی می نکردند و تنها خود آن را اصلاح می کردند بلکه از صاحب نظران نیز می خواستند تا در آن نظر کنند و اگر نقیصه در شعر ایشان می بینند بر طرف سازند، خواه در غزلی خطا به ما حسب نظری، از آن که شعرا و اصلاح کرده است یا بد می کند، مطلع غزل این است:

یاد باد آن که نماند نظری با ما بود  
رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود  
و در پایان آن آورده است:

یا دبا دآن که به اصلاح شما می شداست  
نظم هر گوهر تا سفته که حافظ را بود  
حافظ خود سخت گیرترین منتقد شعرهای خویش بوده است در مورد شعرها و گفته اند که اگر کسی بخواد هدیه یا بیست غزل او را، به عنوان بهترین غزل های خود را انتخاب کند، این کار غیر ممکن است، چه پس از برگزیدن ده یا بیست غزل، با برگزیده ده بیست غزل دیگر، و همچنین به غزل ها و غزل های دیگر بر می خورد که هیچ یک از آن ها دست کمی از غزل های انتخاب شده ندارند، حتی اگر این میزان را به پنجاه غزل یا لایسرتدا زهم چنین در دسری برای انتخاب کنند و خودخواهدا شد و در حقیقت در این دیوان که در آن کمتر از بیست غزل است به آسانی می توان سیصد غزل را انتخاب کرد که در حدای زیبایی سروده شده و شعر آن در او کمال و فصاحت و زیبایی باشد و باقی غزل ها نیز، فقط اندکی فرود مرتبه غزل های برگزیده اند و در تمام دیوان شاید به زحمت بتوان پنجاه غزل - یا کمتر - یافت که سطح آن به طور محسوس تا زل تر از سایر غزل ها باشد، و غزل های از نوع " دل من در هوای روی فرخ " تا آن جا که بنده دیده است در تمام دیوان خواجهمیرزا کمتر از تعداد انگشتان یک دست است، و اگر این نکته را در نظر داشته باشیم که حافظ خود دیوان خویش را جمع نکرد و به حکایت اسناد مدارک، کوچک ترین مجموعه ای ( حدود ۴۱ غزل و دو قطعه ) که از شعر او گرد آورده شده و دست ما رسیده در سال ۸۰۷ یعنی ۱۶ سال پس از مرگ وی کتایب شده است و نیز اگر خواجهمیرزا می یافت که خود به جمع و گردآوری اشعار خویش بپردازد، شاید شعرها بی بود که وی آن ها را در دیوان خویش نمی آورد و همان گونه که دیگر شاعران و بعضی از معاصران نیم یا بیش از نیم از شعرهای خود را در دیوان خویش نیا آورده اند.

یکی دیگر از ویژگی های مهمی که در شعر خواجهمیرزا می توانیم یافت - و این از امتیازات شعر خواجهمیرزا است - دارا بودن صفت " بلندی " است. صفتی که شعر کمتر شاعران عرفا رسی زیانی از آن بهره مند است، با زحمت کسی که منتقدان

و ادیبان قدیم شعرا و را در این صفت دانسته اند. فردوسی است، نظای عروسی که قدیم ترین اطلاعات درباره فردوسی و زندگی او را به دست داده است ( در حدود سال ۵۵۰ - تقریباً " یکصد و سی سال پس از مرگ شاعر ) و با این حال آنچه می گوید، میخنده ای از حقیقت و افسانه است، دربار او، شعر فردوسی گوید: " الحق هیچ باقی نگذاشت و سخن را به آسمان علیین برد و در عذوبت ( = گوارایی ) به ما رسانید، " و سپس بخشی از شاهنامه ای را که زال به پدر خویش نوشته است از شاهنامه نقل کرده و پس از آن گفته است: " من در عجم سخنی پسته این فصاحت نمی بینم و در بسیاری از سخن عرب هم، در این مقامی بحث تفصیلی در باره " بلندی " در شعر، نیست اما به جمال گوئیم که در شعر بلندی نوعی عظمت، نوعی وسعت نظر و علویطبع دیده می شود که نظیر آن را در شعر دیگران نمی توان یافت، بپا در موارده متعدد بدیعی - نکتی اشاره می کند که بلندی طبیعی و علوهت ما به بلندی شعراست:

شعرا عرغمه، از دروچ ساعر است  
کی توان این نغمه را بنهفت با آسونگری  
فی المثل گر شاعری سحر نیا شد در منش  
هرگز از اشعار او ناید نشان مهتری  
و رنبا شد شاعری اندر منش والا گسر  
تشوی از شعرها بین بوی والا گوهری  
و در قصیده ای دیگر در ستایش فردوسی گوید:

چو مرد گشت دنی قول های اوست دنی  
چو مرد و اولاد گفتمه های او والاست  
سخاوت آورد گفتا شاعری که سخن است  
گدایی آردا شاعر شاعری که گداست  
درست شعری، فرخ درستی طبع است  
بلندی رختی، فرخ بلندی بالاست ...  
نشان خوی دقیقی و خوی فردوسی است  
تفاوتی که به شهنشاهها ببینی راست ...  
جلال و رفعت گفتا رهای شاهانه  
نشان همت فردوسی است بی کم و کاست

برای این که در این باب سخن دراز نشود چند نمونه از شعرهای بلندی حافظ را که در آن ها بلندی نظر و وسعت فکر، علوهت و بی نیازی فوق العاده وی آشکار است، و هر یک از آن ها نمونه ای است از شعر بلندی در معنی های گوناگون، در زیر می آوریم:

در غزل معروف به مطلع: حست به اتفاق ملاحظت جهان گرفت ... گوید:

زین آتش نهفته که در سینه من است  
خورشید شعله ای است که در آسمان گرفت  
وی آتش خورشید را نمونه ای از آتش نهفته در سینه خویش ( = آتش عشق ) می شمارد. نیز در همین زمینه گوید:

آتش آن نیست که بر شعله او خندد  
آتش آن است که در خرم پروانه زدند  
در غزل معروف به مطلع: است بدین مطلع:

آنان که خاک را به نظر کمیاب کنند  
آیا بود که گوشت چینی به ما کنند  
در بار برگشته شاه نعمت الله که گفته است: " صد درد را به گوشت چینی دوا کنیم " چنین سروده است:

دردم نهفته به ز طیبان مده سی  
با شد که از زخا نه غیبش دوا کنند ...  
چون حسن عاقبت نه به رندی و زا هدی ست  
آن به که کار خود به عنایت رها کنند ...  
می خورم، که صد گناه را غیا در حجاب  
بهر تر طلا عتی که به روی و ریا کنند  
در غزلی دیگر که تقریباً " تمام بیت های آن در منتهای بلندی و روی سخن در خواجهمیرزا جلال الدین توران شاه وزیر معروف شاه شجاع است و با این مطلع آغاز می شود:

سرمه ها تف می خانه به دولت خواهی  
گفت با زای، که در سینه این درگاه می  
بدین بیت های بی مانند بر می خوریم:  
بر در می گدردان قلندر یاسا شد  
خشت زیر سر و بر تارک هفت اخترهای  
دست قدرت نگرو منتصب ما حجاب می  
آن گاه می گدرد که مرکز رسیدن به چنین توفیقی است  
چنین می ستاید:  
سرمه و درومی خانه، که طرف با مس  
به فلک بر شد و دیوار بدین کوتاهی ...  
اگر سلطنت فقر ببخشند ای دل  
کمترین ملک تو از ما بود تا ما می  
و در همین زمینه در غزلی دیگر فرمود:

گدای می گداهم، لیک وقت مستی بین  
که تا زیر فلک و حکم بر ستاره کنیم  
نیز در همین باب:  
گرچه گرد آلود فقرم شرم با دا زه متهم  
گر به آب چشمه خورشید دا من سر کنم  
من که دارم در گدایی کنج سلطان بی بدست  
کی طمع در گردن گردون دور برور کنم  
تنها در مورد ستایش می گداه و سلطنت فقر نیست که شعر خواجهمیرزا به بلندی می گراید. در باره تجلیل مقام انسان و خلقت الهی که بدو از انانی داشته اند نیز با رها شعری با آسمان پهلومی زند:

شبا زمت با دشمن، یا رب از چه حال  
از یاد برده اند هوای نشیمنم

چه گوئیم که به می خانه دوش مست و خراب  
سروش عالم غیبم چه مزده ها داشت  
که ای بلند نظر شاها ز بیدر نه سی -  
نشیمن توندا بین کنج محنت آبا دست  
تورا زنگره عرش می زند صفر  
ندامت که در این دامگاه فساد است  
و سراجا ما این دو غزل بسیار معروف که در هر یک به صورتی از همین حال و همین مقام یاد می کند و دو سه بیت از هر یک را به ترتیب یاد می کنیم:

سال هادل طلب جا جم ز ما می کرد  
آنچه خود داشت ز بیگانا نه تمنای کرد  
گوهری گز مده کون و مکان بیرون است  
طلب از کم شدگان لب دریا می کرد ...  
دیدم سر خرم و خوشدل قدح با ده دست  
و ندر آن آینه صد گونه تماشا می کرد  
کفتم این جا جهان بین به نوکی داد حکیم  
گفت آن روز که این گنبد مینا می کرد

دوش دیدم که ملائک در می خانه زدند  
گل آدم بسر شدند و به پیمان زدند  
ساکنان حرم ستر و عفاف ملکوت  
با من راه نشین با ده ستانه زدند  
آسمان بار ما تست نتوانست کشید  
قرعه فال به نام من دیوانه زدند ...  
شکر آن را که میان من و اولی افتاد  
حوریان رقی کنان ساغر شکرانه زدند

این بلندی طبیعی و بی نیازی، حتی در مقام ستایش ممدوح نیز در شعر حافظ دیده می شود. وی از آنکه ممدوحی راستوده و تا ما و در شعر خویش آورده است منت بر سرا می گذارد. یکی از قصیده های ممدوح خواجهمیرزا در مدح خواجهمیرزا محمد صاحب عیار وزیر شاه شجاع سروده شده است و با این مطلع آغاز می شود:

زدلبیری نشوان لاف زد به آسانی  
هزار نکته در این کار هست، تا دانی  
شا عرب ممدوح چنین خطاب می کند:  
شیده ام که زمین یاد می کنی که گه  
ولی به مجلس خاص خادم نمی خوانی  
طلب نمی کنی از من سخن جدا این است  
و گرنه با توجه به حست است در سخن دانی  
ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد  
لطایف حکمی با کتاب قرآنی  
هزار سال بقا بخشد مدام من

چنین نفیس متاعی به چون تو ازانی  
والحق در این منت نیا دن حق با خواه  
شیراز است کسه هزاران ممدوح بهتر از قوام الدین محمد صاحب عیار در طول تاریخ به وجود آمده و هیچ یک ستایشگری چون حافظ نیا فتها ند، شاه عری که با این گفتا ربهشتی و سخنان آسمانی ممدوح خویش را بستاید:

مکن که می شخوری بر جمال گل یک ماه  
که باز ماه دگر می خوری بشیمان  
به شکر تبسمت تکفیر کر میا بر خاست  
بکوش کز گل و بل دا دعبش بستانی  
جفا نه شیوه دین پروری بود، جاسا  
همه کرامت و لطافت شرع یزدانی ...  
طرب سرای وزیر است، سا قبا مگذار  
که غیر جرمی آن جا کند گران جانی  
تو بودی آن دم صبح امید، کز سرمه  
سرمه آمدی و سر آمدن ظلمانی

شعرا بی از این دست، که آینه تمام نمای طبع رخننده و همت بلند و زبان سخن گوی حافظ است در بیشتر غزل های او دیده می شود:

جیت این سقف بلندی ده، بسیار رنگش  
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست  
این ها استغنا ست یا رب، وین چه دارا کام است  
کا بین هم ز من نه همت و مجال آه نیست  
نیما ز غریبان سبب ذکر جمیل است  
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست  
چون چشم تودل می بردا ز گوشه نشینان  
دنیال تو بودن گنه از جانب ما نیست \*\*\*  
گر بپرمان مرشد من شد چه تقصیر است  
در هیچ تری نیست که بی ز خدا نیست  
گفتن بر خورشید که: من چشمه نورم  
دانش بزرگان که سوار سها نیست \*\*\*

هر که که دل به عشق دهی خوش می بود  
در کار خیر جات هیچ استخاره نیست  
فرصت شعر طریقه، رندی که این نشان  
چون راه گنج بر همه کس آشکاره نیست  
منت سدره و طوبی زبی سا به مکش  
که چو خوش بنگری ای سروروان این همه نیست  
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار  
ورنه با سعی عمل با عجان این همه نیست

منت سدره و طوبی زبی سا به مکش  
که چو خوش بنگری ای سروروان این همه نیست  
دولت آن است که بی خون دل آید به کنار  
ورنه با سعی عمل با عجان این همه نیست



دوشنبه ۱۴ دی

فرانک کارلویچ، وزیر دفاع آمریکا، در اولین مرحله با زدیدیک هفته خود از کشورهای خلیج فارس وارد کویت شد. به نوشته روزنامه انگلیسی "ایندیپندنت" ۳۴ میلیون ۶۰۰ هزار لیره برای کمک به جنبش‌های آزادی بخش اسلامی و صدور انقلاب اسلامی و آشوب افکنی در عربستان سعودی اختصاص داده است.

چهارشنبه ۱۶ دی

ژاک شیراک، نخست وزیر فرانسه در مصاحبه‌ای با روزنامه "سوم" در شرق الاوسط اعلام کرده که سیاست فرانسه قاطع و تغییرناپذیر است و فرانسه تسلیم تهدیدها نخواهد شد و تحت هیچ فشاری قرار نخواهد گرفت. وی افزود: سیاست فرانسه آن است که به هیچ معامله‌ای با گروه‌های گوناگون درنده، هیچ امتیازی در مورد فروش اسلحه به جمهوری اسلامی ندهد و هیچ تنبیه‌ای در روابط سیاسی با عراق پیش نیاید.

پنجشنبه ۱۷ دی

روح الله خمینی در پاسخ به نامه‌های علی خامنه‌ای ضمن سرزنش و انتقاد تلویحی از سخنان وی در خطبه‌های نماز جمعه تهران اعلام کرد حکومت یکی از احکام اولیه اسلام و مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است.

جمعه ۱۸ دی

عراق اعلام کرده که هواپیماهای آن کشور را لاابنگاه نفت تبریز را بمباران کردند و تا سه ساعت آن را به آتش کشیدند.

شنبه ۱۹ دی

جمهوری اسلامی اعلام کرده تلافی بمباران دیروز تبریز، توپخانه سنگین

جمهوری اسلامی تاء سیاست اقتصادی و نظامی بصره را زیر آتش گرفت.

یکشنبه ۲۰ دی

نفتکش عظیم خا رک - ۳ در نزدیکی سواحل ایران، توسط هواپیماهای عراقی مورد حمله قرار گرفت.

آتشباران توپخانه دوربرد جمهوری اسلامی علیه بصره و شهرک‌های مرزی عراق همچنان ادامه دارد.

حسنی مبارک در ریاض از جمهوری اسلامی خواست به دعوت‌های صلح پاسخ دهد. وی افزود: چنانچه جمهوری اسلامی صلح را رد کند، مصر به هیچ عنوان نمیتواند تبراندن عرب خود را با سازد. زیرا امنیت مصر وابسته به امنیت خلیج فارس است.

دوشنبه ۲۱ دی

حسنی مبارک هنگام عزیمت از امارات متحده عربی به کویت با ردیگر کشورهای عرب خلیج فارس را از حمایت مصر برابر تهدیدهای جمهوری اسلامی مطمئن ساخت.

سه‌شنبه ۲۲ دی

بدنیا لانه خمینی به خانه‌های با وجود مکتب بعدی و تسلیم شدن خانه‌های شورای نگهبان به نظریات خمینی به علت گسترش دامنه اختلاف در بطن رژیم، دانشجویان عضو انجمن‌های اسلامی دانشگاه‌ها اعلام کرده که در روزیسه منظور پشتیبانی از نظریات امام را به پیما می‌بزرگی در سر کشور برگزار خواهد شد.

کارلویچ در مصاحبه‌ای دربار ریس گفت آمریکا قصد ندارد تعدد و گمان خود را در خلیج فارس کاهش دهد.

چهارشنبه ۲۳ دی

خبرگزاری فرانسه نوشت: بدنیا لانه فتواهای اخیر خمینی، هیچ‌یک سیاسی شددیدی در مدار رس علمیه و با زار مشا هده میشود و زهم کنون نامه‌ها و طومارهایی علیه فتواهای خمینی در حوزه علمیه قسم و با زار دست بدست می‌گردد.

پنجشنبه ۲۴ دی

الکساندر بلوتوگوف نماینده

شوروی در سازمان ملل اعلام کرد: مجازات‌های اجباری علیه جمهوری اسلامی ممکن است سواست انجام لازم شود.

ظرف امروز روزهای گذشته حملات عراق و جمهوری اسلامی علیه نفتکش‌ها در خلیج فارس با ردیگر شدت گرفت.

جمعه ۲۵ دی

در آستانه مذاکرات نمایندگان جمهوری اسلامی با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که قرار است بزودی در ابوظبی برگزار شود، هاشمی رفسنجانی در مراسم نماز جمعه تهران با ردیگر کشورهای جنوب خلیج فارس را تهدید کرد و گفت: اگر فردا موزیک جنگ را از صدا و سیما جمهوری اسلامی شنیدید بدانید دیگر بشیما نی برای شما سودی ندارد.

عراق طرف ۴۸ ساعت گذشته دو نفتکش دیگر را در نزدیکی سواحل ایران بمباران کرد. جمهوری اسلامی نیز امروز یک نفتکش لیبریایی را مورد حمله قرار داد.

حسنی مبارک رئیس جمهور مصر بطور ناگهانی از مدینه تا زمبندنا شده و صادق حسین دربار ره جنگ جمهوری اسلامی و عراق به گفتگو پرداخت.

دو ایرانی به اسمی احمد مدرس ۶۴ ساله و مجید مدرس ۲۴ ساله فرزندوی، که تصدداً شنندبا پرداخت ۲۸ هزار دلار قطعات موشک‌ها و یک در آمریکا خریداری کنند، در شهر بوستون دستگیر شدند.

روزنامه‌های ژبیر، کاردا و رفسنجانی جمهوری اسلامی در کینشا زار باخ طران که در مراسم سلام سال نو از دست دادن با همسر رئیس جمهوری ژبیر خودداری کرده است، بشدت مورد حمله قرار دادند و عمل وی را عملی حقیرویی شرمانه توصیف کردند.

یکشنبه ۲۷ دی

شخصی به نام "رضا نظری" که در دادگاه انقلاب اسلامی به جاسوسی و همکاری با سازمان‌های مخفی عراق متهم شده بود، عمداً امروز تهران در ملا عام بهار آویخته شد. در کرمانشاه نیز سه نفر به همین جرم اعدام شدند.

طبق گزارش‌های رسیده، دیپرونده‌ای که به دستور وزیر کشور آلمان غربی تحت بررسی قرار گرفته، با اسمی گروهی از واسطه‌های رژیم جمهوری اسلامی به چشم میخورد که علاوه بر معاملات غیرقانونی اسلحه، در یک قتل و خرید و فروش مواد مخدر نیز دست داشته‌اند.

### اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره وقایع سرزمین‌های اشغالی

#### بقیه از صفحه ۱

هر دو طرف درگیر، با تبعه‌های سهمگینی متحمل شده‌اند، اما مسأله سرزمین‌های اشغال شده از سوی اسرائیل که با اندک حسن نیت و بی‌پایا به قطعنامه ۲۴۲ شورای امنیت می‌توانست به راه حلی عادلانه و منصفانه دست یابد، امروز پیچیده‌تر و دسترس‌ناپذیرتر از هر زمان، برجای مانده است. با گذشت زمان، این مسأله، چنان ابعاد بی‌انتهایی یافته است که از جابجایی منطقه‌ای بسیار فراتر می‌رود و صلح و امنیت را در جهان در معرض تهدید قرار می‌دهد.

در سال ۱۹۶۷ اسرائیل که این مناطق را حریص اجتناب‌ناپذیرا منیت خویش تلقی می‌کرد سرخسنا ز تخلیه آن‌ها سر بساز زد و شگفتنا که مشا هده می‌کنیم بیست سال بعد، از درون همین مناطق است که ملت فلسطین که به گفته یکی از مقام‌های مسئول اسرائیل، به "وقوفی سیاسی" دست یافته است در حریصا منیت دولست پیود، آتش افکنده است.

این وضعیت فاجعه‌آمیز، با ردیگر، نشان می‌دهد که صلح تحمیل شده به زور سرتیزه، نه اعتباری دارد، نه دوامی. بی‌چند و چون، مناقشه‌های بین‌المللی و به ویژه مناقشه‌ها و رمیانه، به نیروی نظامی، حل و فصل شدنی نیست. راه حل این مناقشه با یداز طریق مذاکره در بین یک کنفرانس بین‌المللی با شرکت طرف‌های ذی‌ربط و خصوصاً با شرکت بقیه در صفحه ۱۱

## لسان الغیب شیراز

### صدر نشین دیوان غزل

مباش دربی آزار و هر چه خواهی کن که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست

به خط و خال گدایان مده خزینه دل به دست شاه و بی‌ده که محترم دارد نه هر درخت تحمل کند جفای خزان غلام همت سرورم که این قدم دارد در دیوان خواهد نیز گاه‌ای اشاراتی صریح یا ضمنی به بلندای شعر خویش دیده می‌شود: یا به نظم بلند است و جفا نکیر، بگو تا کند بادشهر بردهان پیر گهرم

وقت صبح از عرش می آمد فروشی، عقل گفت قد سیان گوئی که شعر حافظ از بر می‌کنند

اگر به هوای یافتن بیت‌های بلند دیوان حافظ را در دست بگیریم و زان تا یان آن را بنگریم، می‌توان همین بخش از این گفتار را به رساله‌ای بدل کرد. به همین جهت از آن درمی‌گذریم و فقط یک نکته را که از ویژگی‌های شعر بلند است یاد می‌کنیم و آن، چیزی است که در علم بیان از آن به "ایجاز" تعبیر کرده‌اند. بهترین تعریف ایجاز را نیز در شعر خواجهمی توان یافت و آن سخن گفتن به لفظ اندک و معنی بسیار است. بسیاری از شعرهای حافظ هست که در آن‌ها، یا حتی در مصراع‌های یا بخشی از یک مصراع از آن به‌دست‌نی از حماسه ملی ایران، بخشی از تاریخ، آیتی از قرآن کریم یا حدیثی اشاره شده، و گاه "شبهه" سخن طوری است که آدمی گمان نمی‌برد که در آن به چیزی اشارت رفته باشد. نخست آن بیت خواهد که در آن ایجاز را تعریف کرده است می‌آوریم:

بی‌احوال اهل درد بشنوو به لفظ اندک و معنی بسیار آن‌گاه نمونه‌ها بی‌از این گونه سخن گفتن را که مصداق "خیرا لکلام ما قل و دل" (بهترین سخنان آن است که کم‌باید و بر معنی دلالت کند) است می‌آوریم:

اسم اعظم بکنند کار خود ای دل خوش بسا ش که به تلبیسی و حیل دیو مسلمان نشود نخست آن که در نسخه‌های دیگری از دیوان "دیو سلیمان نشود" آمده و محققان در این باب گفتگوها

کرده اند که آیا دیوسلیمان نشود یا دیومسلمان نشود، نسخه استادخان نوری همان است که نقل کرده ایم و فعلاً با این بحث کاری نداریم و به جمال می‌گوییم که هر دو صورت درست است و برای هر یک می‌توان دلایلی آورد.

اما آنچه در این جا مورد نظر است، این است که خواهی نندید نخست با بیضم "دیو سلیمان" است و چه‌گاه‌ای از آن بر می‌آید؟ گفته‌اند اسم اعظم آن نام (یا نام‌های) بزرگ الهی است که اگر خدای را بدان نام (یا نام‌ها) بخوانند و دعا بی‌یکنند حتماً مستجاب خواهد شد. اما باز در مورد نام تیر اسم اعظم گفتگوهاست، گروهی معتقدند که اسم اعظم را کسی جز خدا حق و اولیای خدا نمیداند و گروهی به خلاف این عقیده دارند. در هر حال مصراع اول اشاره است به داستان سلیمان که اکثریتی داشتند که گویند برنگین آن اسم اعظم نقش شده بود و آن هم حشمت و سطوت سلیمان و فرمان‌روایی او بر جن و انس به برکت آن اسم اعظم بود. نیز در داستان سلیمان آمده است که چون غرور و حشمت سلیمان را با بگرفت، روزی دیوی بیاد و وقت سلیمان برای اظهار کبر و در انگشتی را از انگشت بیرون آورده بود آن را بر بود و در انگشت کرد و به برکت آن خود را به صورت سلیمان بسیار است و چهل روز به جای او فرمان‌روایی کرد و چون سلیمان دعوی با شاه کرد و سلیمان را از سلیمان که او را نمی‌شناختند او را بزدند و او را نندیدند و به سرگردانی و بدبختی اقتصاد و سرانجام از گرسنگی به‌ما هسی گیری در ساحل دریا (یا رودخانه) رفت و سرا شوفا بی که یاد کردن آن در کشور این مقال نیست پس از چهل روز سخت‌خواری سرا حشمت انگشتی که از دست عفریت به دریا افتاده و یکی از ما هیان دریا آن را فرورده بودید و با زرسید و به جای خود برگشت و دیورا بگرفت و عقوبت کرد و از نو به‌دشاه هسی نشست، تمام این مطالب، علاوه بر گفتگویی که در باره سلیمان شدن یا مسلمان شدن دیو هست، تمام با اشارتی بسیار مختصر و لطیف در این بیت آمده است و فهم معنی آن، جز با آگاهی برجزئیات این داستان مقدور نیست. حتی در بعضی بیت‌ها مطلب از این نیز مختصر تر شده و به‌اشارتی بدان اکتفا رفته است. خواه چه، ظاهراً "درستایش همسر با معشوق خویش گوید: سردگز خاتم لعش ز من لاف سلیمان

چو اسم اعظم باشد چه باک از هر من دارم این بیت نیز با اشارتی پوشیده‌تر، ناظر به همین ماجراست: به صبر کوش تو ای دل، که حق رها نکند چنین عزیز گیتی به دست اهرمنی نیز در بیستی بسیار بلندند با همین ماجرا اشاره می‌کند: من آن نگین سلیمان به هیچ تنگام که‌گاه‌ها به‌دست اهرمن باشد

بر همین قیاس است این مثال‌ها که در هر یک به داستان‌ها، یا به‌خاندان تاریخی، یا به‌رسمی که در میان قومی خاص جاری است اشاره شده، یا حتی اشارتی پنهان به مجلسی

بسیار معروف و مانند آن رفته و نمونه آن در دیوان بسیار است. برای آن که سخن از این دراز تر نشود، نخست بیت‌ها را می‌آوریم و سپس به همان ترتیب اشارتی را که در آن‌ها آمده است یاد می‌کنیم:

بانگ گوی چه صدای زده‌ده‌شوه مخر ساری کیست که دست از دیدن ببرد ؟ اهل نظر دوعا لم در یک نظر بر با ز بند عشق است ودا واول بر نقد جان توان زد شاه ترکان چو بسندید و به‌جا هم نداشت دستگیرا نشود لطف تهمتن چه کنم ؟ شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود شرمی ز مظلمه خون سیا ووشش بساد خیر تا خاطر بدان ترک سمرقندی دهیم کز تسمیش بوی جوی مولیان آید همی در این بیت‌ها به ترتیب به داستان‌ها اشاره می‌کنیم: در این بیت، داستان بیژن و منبژه، داستان سیاهوش، جهانگیری تیمور و درج مصر، می‌آوردگی و اشارتی پنهان به بخارا (علاوه بر سمرقند) چه جوی مولیان از مقامات بخارا است و حافظ، ما نندیدنی از مردم عصر خویش، بخارا و سمرقند را با یکدیگر دواز آن هسا دور دست‌ترین شهرهای شرقی معالک اسلامی را آرا ده می‌کرده است.

این چند مورد را به عنوان مثال یاد کردیم. و صدها مانند آن را در دیوان خواهی می‌توان یافت. این گونه مطالب از میان حلی است که با بدیرویی آن کاری دقیق و درست صورت بگیرد و تمام آن از دیوان عزیزخواجها استخراج و فهرست شود. در پایان این گفتارها با زبر سر این سخن خواهیم رفت.

بی‌تفاوت در متن‌های قدیم به معنی یکدست و هموار آمده، و ادبیاتی که آن را به عنوان صفت شعر یاد کرده‌اند، مرادشان شعری بوده است که تمام بیت‌های آن محکم و درست و بی‌عیب سروده شده باشد و بی‌سخت و بی‌اندوخت و سمین (= چاق و لاغر) نداشتند.

این مصراع از سعدی است شیخ اجل آن را مصراع اول بیستی قرار داده است: دنیا مال تو بودن گناه زانب ما نیست با غمزه بگوت دل مردم نستاند سها به ضم اول، نام ستاره‌ای است بسیار رخسود، در صورت فلکی دب اکبر (خس مهر) که آن را با چشم غیر مسلح دشوار توان دید و در قدیم قدرت دید را با آن می‌آوردند. (آدامه‌دارد)







### وقتی تاریخ شتاب می گیرد

بقیه از صفحه ۲

زنرال "سنه" مدرس غرناطی مناطق در سینا میرگذشته که بحاطر روس های لیبیرالس معروف بود بدرستی به عنوان اعتراف به شکست تلقی شد.

ناکامی بعدی برای اسرائیل، اعصاب اخیر ۲۴ ساعتی بود که مورد حمایت ۷۰۰ هزار عرب اسرائیلی قرار گرفت و رهبران اسرائیل را غافلگیر کرد.

جوانان فلسطینی اسرائیل که ناکهان به قدرت خودی برآمدند، اکنون بدون ناراحتی "وفاداری دوجا شبه خودرانا" بید میکنند: یکی به دولت یهود دیگری به ناسیونالیسم برادرانشان در "مناطق"، بدین ترتیب در اسرائیل مضمومی - البته هنوز زودرس - شکل میگیرد که عبارت است از اتحاد فعال میان "اعراب ۱۹۴۸" و "اعراب ۱۹۶۷". این اتحاد نمیتواند یکی از شرط بندی های بزرگ تاریخی دولت یهود یعنی ادغام سیاسی اقلیتی غیریهودی را در جامعه یهودی، با شکست روبرو سازد.

کروهی از اسرائیلیان اشغال اراضی را مانند دردی که نه انسان سرانجام آن خوب میگردد، رفته رفته از یاد برده بودند. اما سوری های کنونی با وسعت و شدتس ناکهان واقعتی را در برابر آنها قرارداد. این سوری ها، هم اسرائیل و هم زمان آزادی بخش فلسطین را غافلگیر کرد در حالی که رهبران بیت المقدس از مدت ها قبل میدانستند که هر چه روبرو هستند، مثلاً "در اکتبر ۱۹۵۶، بین گوریون، گفته بود: "من به معجزه معتقدم و دعا می کنم که غزه به زیر آب فرورود". موشه دایان غزه را به لانه زنبور تشبیه میکرد. بعدها شیمسون برز که بین بینی میکرد جمعیت غزه تنها پایان قرن به یک میلیون نفر میرسد گفته بود: "من هیچ میل ندارم بر آنها حکومت کنم" در مواقع دشواری، همیشه انسان همان واکنس های قدیمی را نشان می دهد. رهبران اسرائیل نیز از آن قاعده مستثنی نیستند و انگشت اتهام را به سوی سازمان آزادی بخش فلسطین (س.اف) گرفتند و تحریریکه کنندگان حرفه ای آن را مسبب شورش ها معرفی کردند.

از آنجا که منشور "س.اف" منکر وجود دولت یهود است وسیله تبلیغاتی مناسبی در اختیار اسرائیل قرار داده است تا "س.اف" را مسبب همه مسائل بداند. عرفات نیز به نوبه خود ابتدا دولت یهود را غافلگیر تحریریکه معرفی کرد. اما مسئولان "س.اف" بطور خصوصی اعتراف کرده اند که این سازمان مسبب شورش های فعلی نیست، بلکه سعی دارد آن را در اختیار بگیرد. جالب توجه در شورش های فعلی آن است که طبیعتاً اولیاد، مناقشه اعراب و اسرائیل را احیا کرده است. به مدت ۴۰ سال مناقشه اسرائیل و اعراب به خارج از مرزهای اسرائیل مازده بود، اما این بار مانند زمانی که اسرائیل هنوز فلسطین تحت الحما یهود، سرخورده ها

در داخل کسور روی میدهد و با ردگرانظار را به قلب ما جرا جلب کرده است.

از نظر سیاسی این مناقشه ۴۰ ساله در بن بست قرار گرفته است. دولت اسرائیل دستخوش ناتوانی ناشی از همزیستی - خلاف طبیعت اجزای این کشور است. برنامه حزب لیکود که فعلاً "سکان را در دست دارد،" ساختن معنی دادن به همه چیز است: "نه" به تشکیل یک دولت فلسطین و رها کردن بیت المقدس، "نه" به هر نوع مذاکره با "س.اف"، "نه" به واگذاری دوباره اراضی حتی به مقدار محدود - حاکمیت قوم یهود بر "ارض اسرائیل" جزمیتی جاودانه و غیر قابل تغییر و نتیجه "انقلاب صهیونیستی" تلقی میشود - "نه" به مبادله اراضی در مقابل صلح، "نه" به تشکیل یک کنفرانس بین المللی. تنها پیشنهاد در هرمان اسرائیل آغاز مذاکرات مستقیم با آن دربار است خود مختاری اراضی در چهار روجو بیمان کم ددیوید است در حالی که بسیاری بدان ساختن منفی ملک حسن در این باره آکا هند.

اسحق شامیر، نخست وزیر، کرفنار امتناع های خود شده است. حتی اگر بخواهد نمیتواند با "فلسطینی های حقیقی" گفتگوئی جدی آغاز کند. زبان مشترکی نیز میان حکومت و جوانان سربه نوری بر داشته وجود ندارد. دولت یهود در این زمین تاوان استیفات گذشته خود را می پردازد. تنها رهبرانی که مورد قبول مردم کوچک و بزرگ اسرائیل به سر میبرند.

دومرقد قدرت عمداً اسرائیل، اسحق شامیر و اسحق رابین اکنون به سلاح کهنه استعمار یعنی نفی بلدمتوسل شده اند که باعث شد خود آنها ۴۰ سال پیش اولی به آرپتره و دومی به غزه تبعید شوند. همه نشانها حاکی از آن است که بین سیاست سیاسی بطول خواهد انجامید. میسارزات انتخابی ریاست جمهوری آمریکا حداقل تا یک سال کوچکترین ابتکار عملی را از دولت آمریکا سلب خواهد کرد. "س.اف" خیر آمریکا در سوری امنیت علیه اسرائیل نیز بدون شک فزادنی بدستال ندارد.

"جرج شولتز" وزیر خارجه آمریکا خیلی زود بر دوستی میان آمریکا و اسرائیل تاءکید کرد. یهودیان آمریکا در مجموع با وجود آزادی خاطر، همبستگی خود را با دولت یهود حفظ کرده اند. "س.اف" خاتم بزرگ یهودیان فرانسها زرقانیان فلسطینی، کوچکترین دلجوئی نکس کرده است. نوروهای عرب نیز که گرفتار خطر حسنی هستند مسئله فلسطین را در درجه دوم اهمیت قرار داده اند. اسرائیل ۴ ماه دیگر ۴ سالگی خود را جشن میگیرد. تا آن موقع احتمال سرود که تصویر اسرائیل ترسیده تر شود. اسرائیل ناچار در مقابل وسوسه برقراری سانسور مقاومت کرده است و تاوان آن را سزایای سنگین شیره کردن تصویر خود برداخته است.

کوتاه شده زلوموند ۱۳ ژانویه ۱۹۸۸

### والا گهر فردریک میتران

بندیه از مصدق

ابلاغ کند: شاه دربار، وقایع احزاب ایران اعلامیه ای صادر کند و تا کیدنا بدکه اودر انفصال مصدق و انتخاب زاهدی از حقوقی که بر طبق قانون اساسی دارد استفاده کرده است و توضیح دهد که و کسور را از این جهت ترک کرده که موقعیتی دیگر - مورد احترام نیست و خواسته است از خویشی پرهیز کند. شاه با پدیدار ظاهرانش به این نکته تکیه کند که او بهیچ وجه دست به کودتا نزده بلکه خود هدف کودتای از جانب دکتر مصدق بوده است.

این را هم در باره کودتای ۲۸ مرداد ۲۲۴۴ عرض کنم که من با بی برنامه که "فرمان کودتا" و بدست گرفتن قدرت بوسیله میتران کودتاچی ارتش را جزء دستور کار گذاشته اند، حق بود هم "سرداران" کودتا، آقا یسان شعبان جعفری - طیب حاجی رضائی - اکبر گیکلیه و بانوان ملکه اعتضادی - پری آزدان قزی - منری علی آبادی (ایران غول) را به آقای فردریک میتران گوشزد میکردند. هزاران شاهد عینی کودتا می توانند شهادت بدهند که امیران کودتاچی ارتش، تنها نزدیک ظهر ۲۸ مرداد از خانه ها بیرون آمدند و از جاده های کسه بوسیله "سرداران" هموار شده بود، خود را به ستاد ارتش و شهرهای فرستاده و رادیو رسانند.

بعد، طوطی شکرکن به محاکمه مصدق میرسد:

سین محاکمه مصدق پیش آمد. او (محمدا رضا شاه) علاقه داشت که در برتو این محاکمه وقایع آن دوران تاریک - که خود را نیز در آن مشغول میدانست - روشن شود. ولی کمده با رسیای این گره گشائی آبرومندانه - در میان شادی و شمع طبیوعات بین المللی که عصیانیت های ساختگی وقت کردن های مضحک نمایشی را غنیمت میدانستند - دریغ کرد.

از اوقات ها میگذرم. تا چه کسی به انسان اها نت کرده باشد!

اما منظورا از این علاقه به "گره گشائی آبرومندانه" را، با وریفورما شید، هر چه کردم نفهمیدم. بطور قطع و یقین آقای "فردریک میتران" هم نفهمیده است.

چه چیزی را علاقه داشتند روشن شود؟ در آن موقع چه چیزی تاریک بود که با یستی روشن میشد؟ اگر بنده یست های کودتا است که خودشان بهتر از همه می دانستند. بهر حال اگر چیزی لازم بود روشن شود - که نمیدانم چه چیزی - چرا آن محاکمه فرمایشی را آنطور پشت درهای بسته انجام دادند و آن داستان فحاش و آن دادگاه نظمی نوکریا را ما موراجرای حکم زبیش نوشته کردند؟ واقعا "عقل بنده قدیمی" دهد.

اما میرسیم به بند آخر این نمایش کسه با زیگر، نما یشتا مه را ایتطور تمام می کند: "محمدا این عقل را کرده که او را نکست و مصدق این زرنگی را بخرد داد کسه، آخرین مخلوق دوران حکومتش یعنی رئیس مخفی، موسوم به ساواک، را برای او به ارب گذاشت. در واقع بیبرمد بنحو

غریبی به او خدمت کرده بود. حالا محمدا شاه جقدر عقل کرد یا نکسرد، نمی دانم. اما در باره "زرنگی مصدق" که ساواک را برای او "به ارب گذاشت" می بینم که او ولین با راست که افتخار تا سس ساواک را از خودشان سلب می کنند و به تخت وزیرست میدهد. آدم واقعا "سرگیجه می کنید. با اخره ساواک خوب بود یا بد بود؟

بنظر میرسد نقد بریده بوده که برای حفظ آبرو، ناچار شده اند تا سس آن را بسنه مصدق (آن هم در زمانی که چهار سال از زندانی شدنش میگذشت) نسبت بدهند. اما این سوال پیش می آید که اگر اینقدر بد بوده، چرا با آن همه فحش و فضاحتست، مرتبا "منحل کننده آنرا ملامت می کنند؟

نخیر، خاطر مصدق را باید کوبید، حتی به قیمت سلب "افتخاراتی" نظیر "تاسیس ساواک" بنده واقعا "علت این کینه" شتری مسری و مزمن در خانوادها را نمی فهمم. گناه مصدق، که ملی کردن نفت و استقرار دموکراسی بود، اگر هم مدت سیزده سال مجازات زندانش را نکتشیده بود، با زبه هر حسابی و طبق هر قانونی که بگیریم، بعد از سی و چند سال، شامل مرور زمان شده است.

مرحوم محمدا شاه، بعد از آنکه در دوران قدرت، در کتاب "موریت برای وطنم"، مصدق را بدون دلیل و بمرحمت، به جعل اسناد و اختلاس متهم کرد، حتی در دوران بی تکلیفی و در بدی از این مملکت به آن مملکت، از کوبیدن خاطر مصدق غافل نمادند و حالا با زندگان، تیغ بختاک افتاده و را بلند کرده اند.

آخرا؟ آنها میتوانند - اگر مرور زمان را هم قبول ندارند - با توجه به بعضی خیر خواهی های او، علل مخفجه ای در حکم مجازاتش بیابند. چنانچه به حافظه خود رجوع کنند بیادخواهند آمد و در که مصدق، یک روزی در مجلس چهاردهم گفت و بعد در دادگاه نظامی تکرار کرده: "من پادشاه می خواهم که اگر خا رچی بسد او گفت برو، بگوید من پادشاه این مملکتم و هیچ کجا نمی روم" نصیحت عزقبول نیافت و رسید روزی که خا رچی نداشتن رفتن" عجله داشت. آیا این خیر خواهی به تخفیف مجازات نمی آرزود؟ بچه کوچک هم وقتی دست خود را میسوزاند، نسبت به آن کسی که مکرر به او گفته با آتش بازی نکن دست میسوزد، احساس قدر دانسی یا لا اقل شرمندگی میکند.

خیلی بر حرفی کردم. جرات دل را با سرهم شیخ اجل تسکین دهیم:

سنگ بدگوهر اگر کاسه زرین بشکست قیمت سنگ نیغزاید و زرکم نشود.

ف. رخشا

### پاسخ میشل پولاک

### به فردریک میتران

بقیه از صفحه ۱

میشل پولاک، نویسنده و روزنامه نگار معروف تلویزیون فرانسه در رابطه با برنامۀ "سرنوشت" که روزگاران نوبیسه جاری دربارۀ سرگذشت ناآرام ایران، بوسیله "فردریک میتران" در کانال اول تلویزیون فرانسه اجرا شد، مقاله‌ای در مجله "اوانما" دوژودی "چاپ پاریس" درج کرده است که ما در زیر ترجمه کمی کوتاه شده آن را به نظر خوانندگان خود میرسانیم.

فردریک میتران با قلبیسه گوشتی و صدای مرطوب از شک، مدتیک ساعت مدیحه سرزنی از یکی از این عروسک های زربوش را به ما تحمیل کرد. مدیحه ای که مجلاتی چسبون "ژوردوفرانس"، "پاری مساج" و "فیگاروماگازین" آرزوی درج آن را دارند. خیال میکنم یکی از این ماهی های آینه‌هاش به سرنوشت غم انگیز و دلخراش امپراتور "بوکاسا" اختتام خواهد یافت.

فیلم این برنامۀ پینوشه، چوشگو و حسن دوم خواهد شد که در وقت آن شایسته تقدیم به خانواده های نجاشی، فاروق، تروخیلو، سوموزا، با تیسنا، خوجه، کیم - ایل سونگ، دوروالیه و مارکوس خواهد بود.

ولی جدی باشیم، این تفسیر سرشته و بافته ز دروغ و حماقت، خطرناک است. تبلیغ برای رژیم های توتالیتر است. یقیناً نازی ها از این برنامۀ لذت برده اند زیرا خطای متفقین را برملا می کرده که بر رفا شاه - بعثت تما یلش بسه هیتلر - فشا آوردند که استعفا بدهد. دوستان "میشل دروا" حتماً "از اینکس دیده اند در این برنامۀ مصدق به لجن کشیده شده حظ کرده اند (مصدق در عین حال ماه مورکمونیست ها و شریک گرم سلسله قاجار که آخرین پادشاهش در ۱۹۱۹ به فشا را انگلیسی ها خلع شد، معرفی گردیده است).

مصدق که در ۱۹۵۱ به مقام نخست وزیری رسید اولین کسی بود که در جهان - باملی کردن تخت و آنتی دادن طبقه برگزیده جا معبا توده ملت - در برابر برتری شرکت های نفت انگلیسی - آمریکا قدم علم کرد. بعداً کمک "سی. آی. ا." بوسیله ارتش، ساقت شد. از آنجا که صدای عقل را خفه کردند، و اینگرایی مذهبی جایش را گرفت، تنها مصدق بود که می توانست مانع بقدرت رسیدن خمینی شود و حجت از کمونیسم -

که زیر پوشش آن دفاع از منافع اقتصادی کوتاه مدت منظور بود - غرب را واداشت که بهر قیمت شده، با تمام قوا، وضع موجود را حفظ کنند و استقرار دموکراسی را (که ضد تر است بوده ضد اروپائی) مانع شود. همه جا پادشاهان عروسکی را کمک کردند، گروهیانی های ارتقا یافته به درجه ما رشالی با امپراتوری را در مقابل اراده ملت ها پشتیبانی نمودند.

من چند سال بعد از اجرای مصدق خبرنگار را دیوتلوویزیون فرانسه در ایران بودم.

در آن موقع عاقبت وارث تاج و تخت که آنقدر مجله های زنا نه در انتظارش بودند، بدنیا آمد. فیلیپ بووار، ژرار دو ویلیه و نکاسان یاری ما آنجا بودند - ولی خبرنگاران سا برکشورها برای چنین چیز جزئی بخود زحمت جا بجا شدن ندا ده بودند. من، برای تفریح، رکورد سرعت را شکستم. اولین کسی بودم که خبر را تلفنی دادم: "شما صدای تلویک توپها ئی را که از ولادت یک وارث پسر خیر میدهند می شنوید، ولی درخیا با نهی تهران مردم بی تفاوت میگدرند، زیرا ایرانی ها موضوع را مربوط به خود نمی دانند." با وجود این تفسیر طنز آمیز، را دیوفرانس اشتر برنامۀ ها پیش را برید و خبر را بعنوان یک فلش مخصوص بخش کرد. خبری که اخبار جنگ الجزایر را تحت الشعاع قرار داد.

امروز برنسن ریتر موناکو، کارولین و استفانی، جای شریا، فرج و شهاب را گرفته اند ولی اینها چیز چندکا زینو و اپرت سلطنت نمی کنند. در حالیکه در ایران احتمالاً "نطفه جنگ سوم جهانی در حال انعقاد است."

توضیح میدهم که من هرگز پادشاه معاشر و دغور نیوده ام. و به اسلام و خمینیسم مشرف نشده ام. ولی میخواهم نسبت به ایران نیائی که به فرانسینا آورده اند، زیرا هم مخالف شاه بوده اند و هم مخالف خمینی، ادای حق بکنم. در لوموند رپرتاژی دربارۀ سلطان "برونه" - نوعی شاه - درج شده بود که از برکت نفت جزیره "بورنئو، متمول ترین پادشاه دنیا است.

ولی برای ملتش بالاترین سطح زندگی را فراهم کرده است این وضع شاه و ما رکوس و دووالیه نبوده است. مجله فیگارو ماگازین، سال پیش با شخصی از خانواده رومانف، مدعی تاج و تخت روسیه معا حبه کرده بود. او مدعی بود که تمام ملت روسیه بعنوان ناجی انتظار را ورا میکشند، ولی نیاید تصور کرد که چون استالین جای تزار را گرفته روس ها حسرت دوران تزار را میکشند. یا این نیائی ها حسرت فرانکورا و ایالتیائی ها حسرت موسولینی را و ایرانی ها حسرت شاه را!

رومانف، مدعی تاج و تخت روسیه معا حبه کرده بود. او مدعی بود که تمام ملت روسیه بعنوان ناجی انتظار را ورا میکشند، ولی نیاید تصور کرد که چون استالین جای تزار را گرفته روس ها حسرت دوران تزار را میکشند. یا این نیائی ها حسرت فرانکورا و ایالتیائی ها حسرت موسولینی را و ایرانی ها حسرت شاه را!

### اعلامیه نهضت مقاومت ملی ایران در باره وقایع سرزمین های اشغالی

بقیه از صفحه ۷

همه مخاطبان ذی حلاج که کنفرانس سران کشورهای عرب در ماه نوامبر ۱۹۸۷ در عمان، تعیین کرده، بدست آید. نهضت مقاومت ملی ایران که همواره از حق زیست ملج آمیز همه ملت های خاورمیانه در جا ر خوب مرزهای مطمئن و به رسمیت شناخته شده از سوی مسراجع بین المللی، پشتیبانی کرده است، همبستگی عمیق خود را با برادران فلسطینی ایران می دارد و صمیمانه بر این باور است که رعایت حق تصمیم گیری آزادانه این ملت، یگانۀ طریق دست یابی به صلحی پایدار در این منطقه از جهان است.

نهضت مقاومت ملی ایران ناریس - سیست و ششمی ماه ۱۳۶۶ - شانزدهم ژانویه ۱۹۸۸

### فواد روحانی

### زندگی سیاسی مصدق

در سخن نهضت ملی ایران



۶۱۴ صفحه

بها: ۶۰ فرانک فرانسه یا معادل آن به اضافه هزینه پست - برای اروپا:

هوا ئی ۲۰ فرانک

زمینی ۱۰ فرانک

ضمناً "شعرا دی از انتشارات نهضت مقاومت ملی ایران بشرح زیر، در دسترس قرار میگیرد:

قانون اساسی ایران و اصول دموکراسی - دکتر مظفر رحیمی ۲۴۰ صفحه

انترنا سیونال بچه پرورها - ایبرج پزشک زاد ۱۹۷ صفحه

سروری در تاریخ انقلاب مشروطیت ایران - ایبرج پزشک زاد ۲۲۳ صفحه

سروری برواقعه ۱۵ خرداد ۴۳ - ایبرج پزشک زاد ۹۹ صفحه

بهای هریک از چهار کتاب فوق، با احتساب هزینه پست زمینی ۳۰ فرانک است.

### درخواست اشتراک

بهای اشتراک: یک ساله ۲۰۰ فرانک فرانسه -

شش ماهی ۱۰۰ فرانک فرانسه -

دانشجویان نصف قیمت

اینجانب (نام و نام خانوادگی) فارسی و به حروف لاتین

نام خانوادگی: Nom

نام: Prénom

آدرس: Adresse

شماره حساب پستی:

QYAM IRAN C.C.P. No: 2400118/E PARIS

شماره حساب بانکی:

QYAM IRAN Crédit du Nord 78, Rue de la Tour 75116 Paris Compte J.O. 11624700200

توجه لازم

شما دارنده تقاضای اشتراک را به آدرسی قیام ایران ارسال فرمائید. نام خانوادگی که به آدرس حساب پستی یا بانکی فرستاده شود، بدست ما نمی رسد.

### ملیون ایران

### متحد شوید

بقیه از صفحه ۲

ملی گرا همراه با باورهای سیاسی و صلحی، بای بتصدقات و اخلاق است. اگر خود لغزیده و دیگری را در راه دیدید، بر لغزش خود و بیباکی او اعتراف می کنید. ملی گرا مسروعت خود را از مردم می کسرد، دشمن تحمیل است و مخالفان عقیدتی را تحمل میکند.

ملی گرا دیکتاتوری را در هر نیکل و سما پلش، خواه در جلد عا مه رودا و خواه در پوست حکمه و قداره محکوم میکند.

ملی گرابه بختنا مه های جهان شمول مذهبی و لامذهبی کردن نمی شهت، بسه اما ملت ملی وطیعا "مرزها و بیوتده های ملی و فرهنگی ایمان دارد.

ملی گرا اهل قانون است و معتقدات خود را قانون نمی خواند و بر حق نظر دیگران حرمت می شهت.

ملی گرا برای خراغ سبزا جنبی حشی

بقدر پیشیزی ارزش قابل نیست، معنادار که جوا زیگانه نه دنیا زمتدر داخت هسای سنگین است، که "یک" میدهد و "صد" میخوهد.

ملی گرا در عین احترام بدباورهای مذهبی برجدا ئی مذهب از حکومت اصرار دارد که امتزاج هر حکومتی با هر مذهبی حداقل به معنای نفی حق اقلیت های مذهبی و فراتر از آن، انگیزه ی ظهور نوعی استبداد دوا زوجنی ترین انواع استبداد است و این را تا ریخ همه ی ملتها شهادت میدهد.

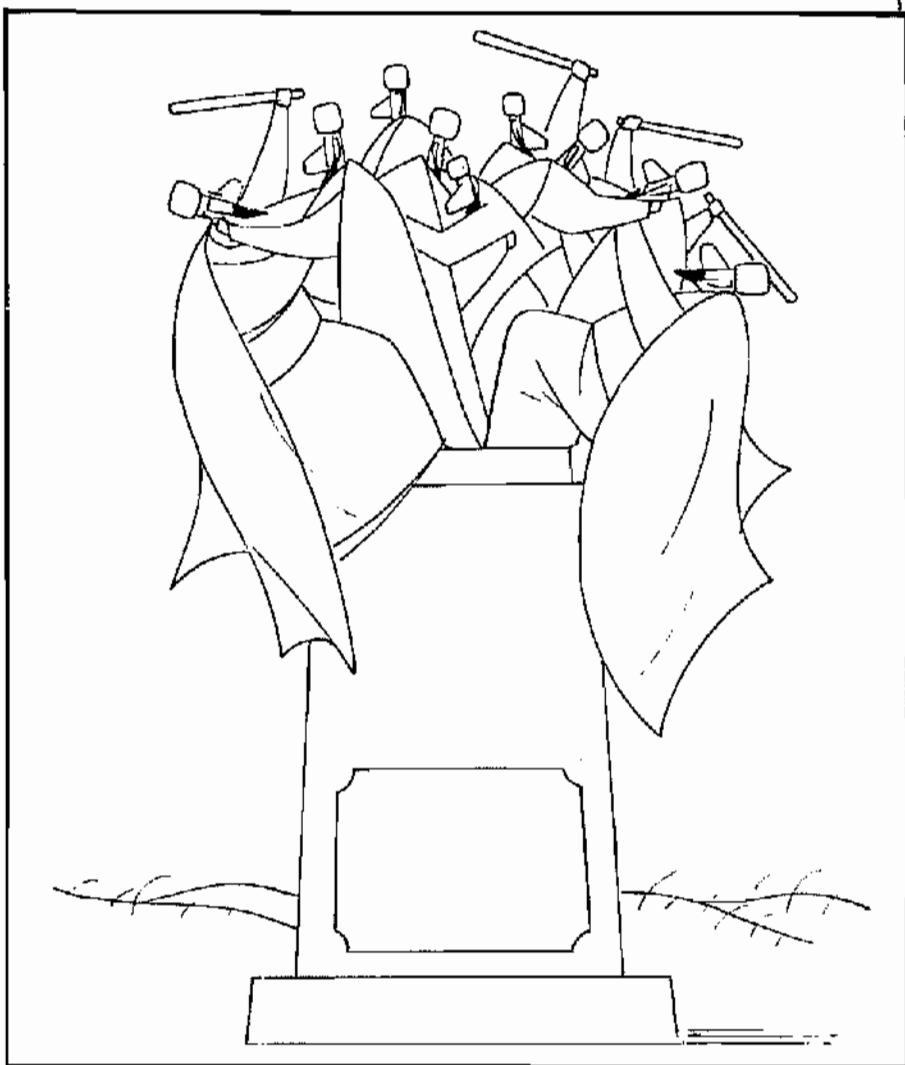
بر ملیون ایران فرض و وظیفه است در قبال "آزمایی" که در این مرحله ی فوق العاده حساس بین رودا رتند، از رشته ی خوبا وندی خود حتم تبوشند و به پذیرند که با یرا کنندگی، راهی را که بخودی خود، به سخت کوشی و حوصله و با یداری نیا زدارد نه تنها طولانی تراکه کورخوا هند کرد.

ملیون ایران، اگر در ا خلاص کاسل، به صدای قلب خود گوش دهند، بی گمان ندای قلب نسل های گذشته و حصال و آینه ی وطنان را خوا هندتند. ملیون ایران متحد شوید.

# این سید آن سید نیست

امریکا و در آنجا از قضا مرد... اختلاف بین کسانی که می‌پنداشتند هدف انقلاب تحکیم و تثبیت حاکمیت قانون بوده است با کسانی که انقلاب اسلامی را نقطه پایانی بر انقلاب مشروطه می‌دانستند

همه چیز را می‌برد... خوشبختانه ولی فقیه که خداوند درین مقطع به این ملت داده کسی است که نمیتود بالای حرف او حرفی زد. اگر علم مطرح است ما عالم‌ترا زو سراغ نداریم. اگر شعور،



زندگی سید محمدباقر شرفی از دو فضل متمایز تشکیل میشود. اوایل امر، سید فقیر و کمنام بود و نوشته‌ها اندوختنی وارد اصغیان شد جزیک سندیل (دستار) که سفره‌ها را از او بود و تعدادی کتاب چیز دیگر نداشت اما بعد، ثروتی انباشته بی بهم زد و تنها در شهر اصغیان چهار صد کاروانسرا و زاید بود و هزار باب دکان تحت تملک خود داشت. پیداست که این سید دیگر آن سید نبود!

توضیحات مبسوط حجت الاسلام رفسنجانی را در باره فتاوی اخیر آیت الله خمینی همان طور که خود او توجه داده است باید با دقت مطالعه کرد و پذیرفت که هیچ موعظه معمولی نیست. حجت الاسلام شمس " این نکته را تذکر نمی‌داد دخط به ایشان بقدر کافی رسا بود و بیایم ایشان را هر طایفه کودنی هم میتوانست تشخیص دهد که حاکمیت ما آن آخوندهای فقیر محروم نیستیم. حالا قدرت در دست ما است و میخواهیم حکومت کنیم و حکومت کردن با آن حرف‌های نامربوطی که در گوشه مدرسه بر سر آنها جدل میکردیم مقدور نیست.

حجت الاسلام رفسنجانی می‌گوید: " ما رسوایان از دوران گذشته در نهان هست. علما، فقها، طلبه‌ها و مردم متدین ما در تمام عمرشان منزوی از حکومت و قدرت و مسائل مهم اجتماعی زندگی میکردند. آن‌ها در درون مدرسه‌ها، مساجد، حسینیه‌ها و در خانه‌ها محدود بودند و گرمسار اساسی هم در فقه مطرح بود در میدان عمل بطور جدی با آنها برخورد نمی‌کردیم. املا" نیا زمان نبود. املا" اگر ما درباره اقتصاد، جنگ، فرهنگ و هنر صحبت میکردیم خریداری نداشت. در آن موقع که ما کار میکردیم ضد حکومت‌ها و حرکت‌های سیاسی و هنری موجود بودیم. اینها همه رسوایان در ذهن ما گذاشته است که خواهی نخواهی به آسانی نمیتوان آن رسوایان را پاک کرد...

رسوایان همان است که تا این اواخر "مکتب" و "فقا هت" خوانده میشد و هرگاه کسی جرات میکرد بگوید "رسوایان" یا ادعا کند با حرف‌هایی که بر سر آنها بین فقها هم اختلاف نظریان تا پذیر وجود دارند نمی‌توان مسائل امروز دنیا را پاسخ گفت، بنا مکافرو زندق و ضد انقلاب پوست از سرش می‌کنند.

مرحوم دکتر سید علی شایگان که سالها دور از ایران زندگی میکرد در دوره انقلاب، شوق زده به تهران بازگشت و حتی شایعه ریاست جمهوری او بر سر زبانها افتاد. اما فقط چند روزی پس از آن ۲۲ بهمن که آخوندها مسلط شدند و مقامات را علنی کردند، سید فهمید و واقع از چه قرار است و مملکت در چه مسیری می‌رود. در یکی از نطق‌ها پیش گفت من استا حقوقم و بقدر کافی از فقه و از قانون اطلاع دارم. دنیای امروز مسائلی دارد که جواب آن را در احکام فقهی و مسائل شرعی نمیتوان یافت.

همین چند کلمه، چنان طوفانی برانگیخت و چنان آخوندها را به خشم آورد و چنان حملات و تعرضاتی متوجه او کرد که متوجه شد دیگر جای درنگ نیست. برگشت به

و میخواهیم حکومت مشروطه را برگردانیم از همان روزها شروع شد. آیت الله خمینی اگر یکی از بنیان‌های که امروز میدهد آن روزها در میگرد مملکت درین بیره همه نمی افتاد و هشت، نه سال دولت و مردم دجا سرگردانی نمی شدند و سرشته‌ها چنان از دست بدر نمی رفت که آخرش مجبور با شنید برای خلاص شدن از اسارت "مکتب" کلاه شرعی بسا زنده بگویند رسوایان را با پاید زدن شست!

حجت الاسلام رفسنجانی میگوید خدا را شکر که ما حکومتمان بر اصل "ولایت فقیه" مبتنی است و اما می‌بینیم عظمت و جلالت داریم و الا کارمان زار بود و نمیتوانستیم به این آسانی از چاله "مکتب" بیرون بیاییم.

" اگر این رهبر ما خدای نکرده مرجع تقلید نبودند، مقول مردم متدین، مقدس و آنتهایی که میخواهند متعهد به اسلام باشند نبودند، دشواری‌ها چنان از درون حرکت میکرد که مثل سیل میجوتید و

کا را همین ولی فقیه، همین فیلسوف کبیر، همین عالم بزرگ، همین عارف آشنا با خلقت و فلسفه خلقت و جهان طبیعت، همین سیاستمداری که با لای دست او سیاستمداری درجهان وجود پیدا رده‌جا ه "فقا هت" افکند.

قبل از انقلاب، ما قانون کاری جامع داشتیم که حقوق کارگران را میگرد و هیچ کارگری از قانون کار شکایت نداشت حتی در جریان انقلاب و بعد از استقرار جمهوری اسلامی هیچکس نشنید که از جانب کارگران صدایی به مخالفت با قانون کار برخاسته یا کسی خواستار تغییر قانون کار شده باشد.

این حضرت امام بود که ناگهان متوجه شد جمهوری اسلامی به قانون کار اسلامی احتیاج دارد و قانون کار اسلام همان است که در دوره برده داری اجرا میشده و سوابق و احکام آن را در فصل "اجارات" کتاب توضیح المسائل با بدیافت.

سوزیکار، کارگران را از دست دادند بخاطر آن که نمی‌توانستند قانون کار فقهی برای آیت الله بنویسند. چندین بار طرح‌هایی را که از طریق احکام فقهی با مقررات بین المللی کار تدوین شده بود بحضور امام بردند و امام آن طرح‌ها را بر سر مسئولان امر کوید و دستور داد بروند از قم فقیه بیارند تا برای آن قانون کار بنویسد.

چنان قانون کاری بغرض هم که تصویب میشد در عصر حاضر قابل اجرا نبود و علی‌رغم استبداد و اختناق موجود، جا معده کارگری را به شورش و میادشت. حاله‌ها امام خمینی، برای این که قانون کار در مجلس شورای اسلامی و در شورای نگهبان با ایرادهای شرعی فقیه برخورد نکنند با تفویض اختیار فوق قانون، بدولت اجازه میدهند قانون کار را با استفاده از "شرایط الزامی" بموقع اجرا بگذارد. حجت الاسلام رفسنجانی هم فریاد دبر میدارد که اگر این امام را ندانستیم چه خاکی بر سر میکردیم؟!

استعداد و تیزبینی مطرح است ما کسی برتر از زو سراغ نداریم. اگر تقوی و تعهد به اسلام مطرح است ما کسی بالاتر از زو سراغ نداریم. اگر عرفان و آشنایی با خلقت و فلسفه خلقت و جهان طبیعت است بسالای دست او ما فیلسوفی نداریم. اگر سیاستمداری است که جهان را بیناسد و بتواند در شرایط جاری تصمیم مناسب بگیرد ما ایشان را در حد عالی میدانیم. و اگر ما ایشان را ندانستیم همه این مسائل به خونریزی و اختلافات داخلی منجر میشد و به این آسانی قابل حل نبود!

این همه چالوسی مناسبتش چیست؟ اینست که آیت الله خمینی با چند سطر فتوی بدولت اجازه داده است محذورات فقهی را نادیده بگیرد و بی اعتنا به ایرادات شورای نگهبان و مجلس شورای اسلامی و حوزه و مشرعین قانون کار را بموقع اجرا بگذارد.

برای حجت الاسلام رفسنجانی البته مقرون به صلاح و صرفه نیست که بخاطر طریبا ورد قانون

**وادیوان سلامت های پخش گروه**

**برنامه اول**  
 ساعت ۷/۳۰ تا ۸/۳۰ ساعت ۱۷ تا ۱۸ به وقت تهران: روی امواج کوتاه و ریف های ۲۵ متر (فرکانس ۱۷۵۰ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۵۸۵ کیلوهرتز) و ۴۱ متر (فرکانس ۷۱۷۰ کیلوهرتز).

**برنامه دوم**  
 ساعت ۶/۵۵ تا ۶/۳۰ روی امواج کوتاه و ریف های ۱۱ متر (فرکانس ۱۵۶۵ کیلوهرتز) و ۳۱ متر (فرکانس ۹۴۰۰ کیلوهرتز) و ساعت ۲۲ تا ۲۲/۵۵ به وقت تهران روی امواج کوتاه، ریف های ۳۱ متر (فرکانس ۹۴۰۰ کیلوهرتز) و ۴۱ متر (فرکانس ۷۰۷۵ کیلوهرتز).

**نشانی:**

QYAM IRAN  
 C.O. C.B.  
 17, bd RASPAIL  
 75007 PARIS  
 FRANCE

**ایران هرگز نخواهد مرد**